

# جستارهایی در تاریخ و تاریخ‌نگاری

«مجموعه مقالات و گفت‌وگوهای کتاب ماه تاریخ و جغرافیا»

(جلد دوم)

تهیه و تنظیم: حبیب‌اله اسماعیلی و منیر قادری



خانه کتاب

بهمن ۸۹

سرشناسه: اسماعیلی، حبیب‌الله، ۱۳۴۳

عنوان و نام پدیدآور: جستارهایی در تاریخ و تاریخ‌نگاری: مجموعه مقالات و گفت‌وگوهای کتاب ماه تاریخ و جغرافیا / تهیه و تنظیم حبیب‌الله اسماعیلی، منیر قادری.  
مشخصات نشر: تهران: خانه کتاب، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری: ۲ ج

شابک: دوره ۸-۰۲-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸: ۱ ج: ۴-۰۰۰-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸: ۲ ج: ۱-۰۱-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

موضوع: تاریخ. موضوع: اسلام - تاریخ. موضوع: تاریخ‌نویسی. موضوع: ایران - تاریخ

شناسه افزوده: قادری، منیر ، ۱۳۵۰

شناسه افزوده: خانه کتاب

رده‌بندی کنگره: ۵: ۱۳۸۹ ج ۵ / هالف / DV

رده‌بندی دیویی: ۹۰۹

کتابشناسی ملی: ۲۲۴۱۴۶۶

عنوان کتاب: جستارهایی در تاریخ و تاریخ‌نگاری

«مجموعه مقالات و گفت‌وگوهای کتاب ماه تاریخ و جغرافیا» - جلد دوم

تهیه و تنظیم حبیب‌الله اسماعیلی، منیر قادری

ناشر: خانه کتاب

صفحه‌آرا: طاهره قاسمی

نوبت چاپ: اول، بهمن ۱۳۸۹

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان

شابک: ۱-۰۱-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸

شابک دوره: ۸-۰۲-۲۲۲-۶۰۰-۹۷۸

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

## فهرست مطالب

پیشگفتار: ..... ۸۴۷

مقدمه: ..... ۸۴۹

### فصل چهارم: افق‌های نو

#### ۱- دادوستد تاریخ و دیگرو علوم انسانی

- تاریخ و دیگر علوم انسانی در تعامل با یکدیگر / گفت‌وگو با دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی

دکتر مهدی فرهنگی منفرد ..... ۸۹۷

- داستان‌هایی درباره‌ی داستان‌های تاریخی / جان ای لویسان / ترجمه منیر قادری ..... ۹۳۱

#### ۲- تاریخ‌نگاری فرهنگی

- چستی تاریخ‌نگاری فرهنگی / گفت‌وگو با دکتر حکمت‌الله ملاحالچی، دکتر نعمت‌الله فاضلی،

دکتر داریوش رحمانیان ..... ۹۳۳

- فراز و فرودهای تاریخ فرهنگی / دکتر نعمت‌الله فاضلی ..... ۹۵۹

#### ۳- تاریخ‌نگاری اجتماعی

- مسائلی در تاریخ‌نگاری اجتماعی / گفت‌وگو با دکتر شیرین بیانی، دکتر حسین مفتخری،

دکتر محمد جوادی یگانه ..... ۹۷۹

- سویه‌های تاریخ جامعه‌شناختی / گفت‌وگو با دکتر عباس منوچهری، دکتر علی محمد ولوی

و دکتر حسن حضرتی ..... ۹۹۷

- پیدایش تاریخ اجتماعی / دکتر داریوش رحمانیان ..... ۱۰۱۶

- تاریخ جامعه‌شناختی یا جامعه‌شناسی تاریخی / دکتر ناصر صدقی ..... ۱۰۳۶

#### ۴- تاریخ‌نگاری اقتصادی

- تاریخ‌نگاری اقتصادی: تعاریف، مفاهیم، روش‌ها / گفت‌وگو با دکتر محمدعلی کاظم‌پورکی،

دکتر علی‌اصغر سعیدی، دکتر ابراهیم رزاقی ..... ۱۰۴۳

- چستی و سرگذشت تاریخ‌نگاری اقتصادی / دکتر سید ابوالفضل رضوی ..... ۱۰۶۵

#### ۵- تاریخ‌نگاری نظامی

- بایدها و نبایدهای تاریخ‌نگاری نظامی / گفت‌وگو با دکتر هادی نخعی، دکتر ابراهیم متقی، دکتر سبحانی

دکتر اصغر قائدان ..... ۱۰۸۳

- تشکیل تاریخ‌نگاری و وجه غالب رویکرد نظامی / دکتر سید ابوالفضل رضوی ..... ۱۱۰۹

#### عک تاریخ علم

- تاریخ علم و فناوری در ایران / گفت‌وگو با کامران فانی و دکتر موسی اکرمی ..... ۱۱۲۱

- وضعیت پژوهش تاریخ علم در ایران / میرهادی حسینی ..... ۱۱۴۳

## ۷- تاریخ‌نگاری زنان

- تاریخ‌نگاری زنان / گفت‌وگو با دکتر منصوره اتحادیه، دکتر سیمین فصیحی و دکتر مریم عاملی رضایی..... ۱۱۶۵
- گذری بر حیات فرهنگی و اجتماعی زن در تاریخ ایران تا قبل از دوره‌ی تجدد / دکتر محمدحسن رجبی..... ۱۱۷۹
- نوشته‌های زنان در دوره‌ی ناصری و مشروطه / دکتر مریم عاملی رضایی..... ۱۱۸۵

## ۸- تاریخ‌نگاری دینی

- سوبه‌های تاریخ‌نگاری دینی / گفت‌وگو با دکتر فتح‌الله مجتبائی، دکتر مرتضی نورایی، دکتر حجت‌الله جودکی..... ۱۱۹۵

## ۹- تاریخ و روایت

- تاریخ و روایت / گفت‌وگو با دکتر مهدی فرهانی منفرد و دکتر علی سلطانی..... ۱۲۱۱
- تاریخ به مثابه روایت / پل سوترمایستر / ترجمه حبیب‌الله اسماعیلی..... ۱۲۲۵

## ۱۰- تاریخ و باستان‌شناسی

- تأثیر و تأثر تاریخ و باستان‌شناسی / گفت‌وگو با دکتر حکمت‌الله ملاصالحی و دکتر کامیار عبدی..... ۱۲۳۱
- تأثیر و تأثر تاریخ و باستان‌شناسی / دکتر روزبه زرین‌کوب..... ۱۲۵۹

## ۱۱- تاریخ و رسانه

- تاریخ و سینما؛ هم‌نشینی علم و هنر / گفت‌وگو با دکتر شعبانی، دکتر رحمانیان و مهدی فخرم‌زاده..... ۱۲۶۵
- تاریخ و رسانه / دکتر مهدی فرهانی منفرد..... ۱۲۸۲
- تاریخ و دو دهه شبکه‌ی جهان پنا / دانیل جی. کوهن / ترجمه‌ی حبیب‌الله اسماعیلی..... ۱۲۸۷

## ۱۲- تاریخ شفاهی

- چندوچون‌های تاریخ شفاهی / گفت‌وگو با دکتر مرتضی نورایی، دکتر علی‌اصغر سعیدی، ابوالفضل حسن‌آبادی..... ۱۲۹۵
- حقوق مصاحبه در تاریخ شفاهی / یعقوب توکلی..... ۱۳۰۹
- نقش تاریخ شفاهی در کاربردی کردن علم تاریخ / ابوالفضل حسن‌آبادی..... ۱۳۳۸

## ۱۳- تاریخ‌نگاری مجلس و قانون‌گذاری

- تاریخ مجلس و قانون‌گذاری در ایران / گفت‌وگو با دکتر منصوره اتحادیه، دکتر محمدعلی کاظم‌بیگی و دکتر سهیلا ترابی فارسانی..... ۱۳۵۱
- ملاحظات در مورد شکل‌گیری مجلس در ذهنیت ما / حبیب‌الله اسماعیلی..... ۱۳۶۶
- تاریخ‌نگاری مجلس؛ ضرورتی مفقود / علی ططری..... ۱۳۷۲

## ۱۴- تاریخ اداری ایران

- نظام اداری ایران / در گفت‌وگو با دکتر رضا شعبانی..... ۱۳۷۹
- تاریخ اداری ایران در عصر صفویان / دکتر بهروز رضایی منش..... ۱۳۹۳

## به نام آن که جان را فکرت آموخت

اطلاع‌رسانی با هدف ارتقای دانش‌های تخصصی از طریق انتشار نشریات ماهانه در حوزه‌های مختلف علمی در ۹ عنوان کتاب‌های ماه، در شمار وظایف ذاتی خانه کتاب بوده است. در دوره‌ی جدید مدیریت خانه کتاب، بررسی و بارنگری در عملکرد مجموعه کتاب‌های ماه، افق‌های جدیدی را گشود که انتشار کتاب ماه «تاریخ و جغرافیا» در شکل اخیر آن گواهِ این مدعاست. دست‌اندرکاران کتاب ماه «تاریخ و جغرافیا» از شماره ۱۰۴ به بعد با برنامه‌ریزی منظم و سالانه و محور قرار دادن موضوعی خاص برای هر شماره، که در عمل گاه تا نیمی از فضای نشریه را به خود اختصاص داد، سعی کردند در هر شماره یکی از مباحث بنیادی یا کاربردی مرتبط با دانش تخصصی تاریخی را از طریق گفت‌وگو با استادان و صاحب‌نظران، تألیف یا ترجمه مقالات تخصصی و همچنین معرفی و نقد کتاب‌های مرتبط با موضوع مورد نظر، به نشریه انسجام بخشند و هر شماره از کتاب ماه را به راهنمای آن موضوع تبدیل نمایند. هم‌اینک حضور پنج تن از اساتید دانشگاه به عنوان هیئت تحریریه کتاب ماه، امکان جدید و ارزشمندی را برای بهبود فعالیت این نشریه فراهم آورده است.

انتشار مجموعه‌ای که در ادامه‌ی سطور حاضر تهیه، تنظیم و تقدیم شده است، از پایان نخستین سال فعالیت کتاب ماه در دستور کار مدیریت خانه کتاب قرار گرفت و شاید تأخیر ناخواسته در انتشار آن موجب شد با تداوم کار در عمل به غنای مطالب افزوده شود. به هر روی اینک آرزوی انتشار نخستین بخش از مجموعه گفت‌وگوها و مقالات تخصصی به فضل الهی امکان عرضه مستقل در قالب کتاب را یافته است. امید که نشر آن با نقد و نظر ارباب دانش مراحل کمال را بپیماید.

در این مجموعه، همان‌گونه که در متن کتاب ماه نیز مشاهده کرده‌اید، دست‌اندرکاران کتاب ماه، راه‌های ناپیموده و تجربه‌آزمایی در افق‌های نو معرفت تاریخی را به ترتیبی که اکنون در اغلب نقاط عالم رایج است، برگزیده‌اند. این اقدام که به مصداق وظیفه‌ی جستجوگری دانشور مسلمان تا اقصی نقاط ارض مسکون به تمثیل در حدیث نبوی به چین تشبیه شده، جسورانه و ارزشمند است. صد البته تقریر

مناسب و در حد توان با تأسی به سنت علمای سلف که برای بومی‌سازی مبحثی برون‌فرهنگی، ابتدا فهم ممکن و نسبتاً دقیق و برگردان موضوع را در چارچوب فرهنگ دینی برمی‌گزیدند، در حد توان از پیش چشم دور نشده است. هریک از فصول و ابواب کتاب قطعاتی از یک تابلو بزرگ است که در کنار هم و با هم بیشتر واجد معنا خواهد بود. ارزیابی از میزان موفقیت در این باب را به خوانندگان هوشمند واگذارده و با آرزوی ترویج و تعمیق مباحث مرتبط با معرفت تاریخی، در ادامه‌ی راه دست یاری به سوی شمایان دراز می‌کنیم.

علی شجاعی صائین

مدیر عامل خانه کتاب

## درآمد

در نخستین مجلد از مجموعه‌ی حاضر، مباحث مرتبط با تاریخ اسلام، هویت فرهنگی ایران، ایران و اسلام در تاریخ‌نگاری غربی، عوامل توسعه نیافتگی ایران، تاریخ‌نگاری در شرق و غرب و ایران امروز از مسائلی مرتبط با فلسفه‌ی نظری تاریخ و فلسفه‌ی علم تاریخ را شاهد بودیم. در مجلد دوم مباحث برآمده از رویکردهای نو به تاریخ‌نگاری عرضه خواهد شد.

کتاب حاضر، حاصل دست‌نمندی و تویب گزیده‌ای از مباحثی است که در دو قالب گفت‌وگوها و مقاله‌های تخصصی تألیفی یا ترجمه‌شده در شماره‌های ۱۰۴ تا ۱۵۳ کتاب ماه تاریخ و جغرافیا (از بهمن ماه ۱۳۸۵ تا بهمن ماه ۱۳۸۹) به تناسب موضوع به چاپ رسیده است. کتاب در یک مقدمه و چهار فصل تنظیم شده است: ریشه‌ها، اجتماع در افق تاریخ، مورخان و تاریخ، افق‌های نو. مجلد دوم با فصل چهارم آغاز می‌شود.

در فصل چهارم که با عنوان: «افق‌های نو» تنظیم شده است، مباحثی در این زمینه‌ها گرد آمده‌اند: دادوستد تاریخ و دیگر علوم انسانی؛ تاریخ‌نگاری فرهنگی؛ تاریخ‌نگاری اجتماعی؛ تاریخ‌نگاری اقتصادی؛ تاریخ‌نگاری نظامی؛ تاریخ علم؛ تاریخ‌نگاری زنان؛ تاریخ‌نگاری دینی؛ تاریخ و روایت؛ تاریخ و باستان‌شناسی؛ تاریخ و رسانه، تاریخ شفاهی، تاریخ‌نگاری مجلس و قانون‌گذاری، تاریخ اداری ایران.

در پیشانی این فصل «تاریخ و دیگر علوم انسانی در تعامل با یکدیگر» گنجانده شده است. در گفت‌وگو با دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی و دکتر مهدی فرهنگی منفرد به مباحث زیر اشاره شد: فرهنگی در این بحث یکی از مشکلاتی را که در مطالعات تاریخی در ایران داریم و کمتر به آن توجه شده است، تعریف خود تاریخ و ویژگی‌های آن می‌داند. او می‌گوید ما عموماً درباره‌ی نسبت تاریخ با معارف دیگر صحبت می‌کنیم. در حال حاضر جدالی در این زمینه وجود دارد و رویکردهای مختلفی به این قضیه هست. اما یک موضوع دیگر مغفول مانده و آن این که خود تاریخ به عنوان

یک معرفت، نمی‌گوییم علم، چه ویژگی‌ها و شرایطی دارد و روش آن چیست؟ در بسیاری از موارد هنگامی که درگیر بحث تاریخ می‌شویم، ذهن مورخان در پاسخ به این سؤالات ناتوان است. بسیاری مواقع، وقتی از یک مورخ از روش تاریخ سؤال می‌کنید، پاسخ قانع‌کننده‌ای دریافت نمی‌کنید. در حوزه‌ی نسبت تاریخ با معرفت‌های دیگر، باید اول جای تاریخ را روشن کنیم. وقتی درک روشن و مشخصی از تاریخ داشته باشیم، می‌توانیم در گفت‌وگویی برابر، وارد رابطه با معارف دیگر شویم. به نظر من سه رویکرد نسبت به رابطه‌ی تاریخ و معرفت‌های دیگر وجود دارد.

یک رویکرد این است که تاریخ زمانی به عنوان یک معرفت یا علم قابل بحث و طرح است و حرف برای گفتن دارد و می‌تواند خود را به عنوان علم روز مطرح کند که از معرفت‌ها و علوم دیگر استفاده کند. در این دیدگاه می‌توان گفت که مطالعات بین‌رشته‌ای است که به تاریخ هویت رشته‌ای می‌دهد، نه ماهیت خود تاریخ. در مقابل دیدگاه اول، که به نظر من یک دیدگاه افراطی است، دیدگاه دیگری وجود دارد که واکنشی و آن هم به‌نوبه‌ی خود افراطی است. در دیدگاه دوم، تاریخ علم است و نیازی به معرفتی مثل جامعه‌شناسی و استفاده از نظریه ندارد. در این دیدگاه، کسانی که تاریخ را به علمی مانند جامعه‌شناسی و زبان‌شناسی و فلسفه... گره می‌زنند، مورخان کاربدیده و کارآزموده‌ای نیستند. به خصوص در اثبات این نظریه به سنت تاریخ‌نگاری ما استناد و توجه می‌کنند. در مقابل این دو دیدگاه، می‌توان دیدگاه سومی مطرح کرد و آن این است که بگوییم این دو دیدگاه مانع‌الجمع نیستند. یعنی تاریخ یک علم است با ویژگی‌های یک علم - که در رأس این ویژگی‌ها روش تاریخی قرار دارد. علم تاریخ مختصات و توانایی‌های ویژه‌ی خود را دارد و تأکید می‌شود که این توانایی‌ها، محدود به توصیف نیست. وقتی روش تاریخی را بشناسیم، می‌دانیم که در روش تاریخی، تحلیل و تبیین هم جای خود را دارند و تاریخ می‌تواند فی‌نفسه تبیین و تحلیل را با اتکاء به خود دانش تاریخ، انجام دهد. اما اگر بگوییم تاریخ و لاغیر، خود را از تجربه‌ی جهانی علم محروم کرده‌ایم.

دکتر کاشی ابتدا نظر خود را در مورد علم تاریخ گفت و ادامه داد که از عنوان نشست چنین مراد می‌شود که قصد دفاع از نگاهی دارید که در میان اساتید جدید رشته‌ی تاریخ وجود دارد. به نظر دکتر کاشی، نگاه سنتی به تاریخ یک نقطه‌ی قوت دارد که نگاه جدید آن را از تاریخ سلب می‌کند. در نگاه جدید، تاریخ به زائده و یا جزئی از رشته‌های دیگر بدل می‌شود. یعنی جزئی از جامعه‌شناسی یا علوم سیاسی و یا دیگر علوم. در صورتی که تاریخ ویژگی و میزهای دارد که مدت‌ها همه‌ی این رشته‌ها را آزار داده و آن‌ها را وادار کرده است که به تاریخ توجه کنند. یعنی تاریخ نگاه نقادانه‌ای تولید می‌کند و نگاهی شالوده‌شکن به همه‌ی علوم دیگر دارد. در غرب ناچار شده‌اند به تاریخ توجه و مسأله‌ی خود را با این رشته حل کنند. تاریخ در ظاهر مانند یک کودک بی‌ادعا و معصوم به نظر



می‌رسد که فقط به امور جزئی و factual خاص در زمان معین، با سوژه‌ها و بازیگران معین می‌پردازد. نه چیزی را تحلیل می‌کند و نه الگوهای فراتاریخی - فرافرهنگی ارائه می‌دهد. فقط به امور معین زمان‌مند موقعیت‌مند توجه دارد و به ثبت دقیق رویدادها، اما همین position بی‌ادعا و به ظاهر معصوم بسیار شالوده‌شکن است. مثلاً چه اتفاقی افتاد که فلاسفه به تاریخ توجه کردند؟ تازه در قرن نوزدهم بود که در فلسفه توجه به تاریخ پدید آمد. چرا تا آن زمان این اتفاق نیفتاده بود؟ چون بحث فلسفه این بود که به امور کلی می‌پردازد و به امور جزئی خاص توجه ندارد. با انسان به منزله‌ی امر کلی سروکار دارد و به اشخاص و افراد خاص توجه ندارد. اما چرا در قرن نوزدهم این قدر مقوله‌ی تاریخ بعد فلسفی پیدا کرد؟ به این علت که همه‌ی ادعاهای کل‌نگرانه‌ی متافیزیکال عام فیلسوفان در بستر یک واقع‌هی تاریخی بی‌معنا می‌شد. یعنی کافی بود که تاریخ نشان دهد یک دعوی بسیار کلان یک فیلسوف، چگونه در یک رخ‌داد عینی خاص، شالوده‌اش از هم گسیخته می‌شود. فرض کنید همه‌ی ادعاهایی که فیلسوفان بزرگ چپ داشتند در یک رخ‌داد تاریخی، مانند آن‌چه در شوروری اتفاق افتاد، از هم گسیخته، نیازی نبود تاریخ وارد بحث تحلیلی و تئوریک شود. کافی است که شواهد جزئی و factual اتفاقی را که در شوروی اتفاق افتاده بود، ارائه دهد تا ثابت کند همه‌ی آن ادعاها بی‌اساس است. یعنی به یک باره همه‌ی آن نظریه‌ها را بی‌معنا می‌سازد. همین کار را با نظریه‌های همه‌ی علوم دیگر مانند جامعه‌شناسی و علوم سیاسی می‌کند. امر factual مشخص زمان‌مند این قدرت را دارد که شالوده‌ی همه‌ی نظریه‌ها را بشکند و همه را بی‌معنا جلوه دهد. دکتر کاشی عقیده دارد همین جزئ‌نگری تاریخ قدرت اوست و به او امکان شالوده‌شکنی می‌دهد و علوم دیگر را وامی‌دارد که به او توجه و تکلیف خود را با او روشن کنند.

دیگر مقاله‌ی این بخش «داستان‌هایی درباره‌ی داستان‌های تاریخی» نوشته‌ی جان ای. لویسان و ترجمه‌ی منیر قادری است که دیدگاه‌های هایدن وایت درباره‌ی تاریخ‌نگاری و آموزش تاریخ را نقد کرده است. در این مقاله آمده است: حوزه‌ی آموزش تاریخ با کابوسی از چالش‌های شکاکانه روبه‌روست که در هر گوشه‌ی تئوریک تاریخ کمین کرده است. این چالش‌ها اغلب تحت نامی که این روزها مد شده است، یعنی پُست‌مدرنیسم، با هم پیوند می‌یابند، اما در فلسفه‌ی تاریخ، مهم‌ترین پیشرفت‌ها از اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ آغاز می‌شود؛ زمانی که این حوزه به اصطلاح درگیر «روایت» شد (به روایت گرایش پیدا کرد). مهم‌ترین و قابل‌توجه‌ترین تئوریسین این حوزه، هایدن وایت است؛ در اهمیت و عمق تأثیر وایت، همین بس که هنوز آثار او مرجع تمامی پژوهش‌ها در حوزه‌ی فلسفه‌ی تاریخ است.

روایت، با توجه تازه‌ای به داستان، گرایشی به روایت تاریخی به مثابه یک مسأله‌ی فلسفی پیدا کرده است. قبلاً فلسفه‌ی تحلیلی تاریخ (به‌طور کلی) بر گزاره‌های منفرد تاریخی متمرکز شده بود و به‌خصوص توصیف و تشریح منفرد وقایع تاریخی. اما اکنون، به‌طور عام از این بحث می‌شد که کل روایت مهم‌تر از اجزای آن است. گرایش به روایت، برخی موضوعات کاملاً فلسفی را مطرح می‌کند. چگونه روایات تفاسیر را عرضه می‌کنند؟ آیا روایات تاریخی موضوعی برای ارزیابی نظریه‌های معرفت‌شناختی هستند؟ آیا کیفیت ادبی روایات از منطق خاصی تبعیت می‌کند؟ گرایش به روایت سؤالات مهمی را در آموزش مطرح می‌کند. چگونه می‌توان تعیین کرد که کدام روایات برای آموزش مناسبند و مهم‌تر از همه این که آیا می‌توان هر روایتی را به هرکسی آموزش داد؟ باربارا نورمن، عقیده دارد از آن‌جا که داستان‌های تاریخی نمی‌توانند گذشته را باز نمایند، بنابراین تنها وظیفه‌ی تحصیل تاریخ نوعی بازتابی خود است. کریس هازیندر در فصل آخر کتاب خود با عنوان: «موزش تاریخ چیست؟» تردید دارد که دلایل پُست‌مدرنیسم را تأیید کند اما قادر به ارائه‌ی جایگزین منسجم دیگری نیز نیست. و بالاخره، یک دیدگاه عمومی بر این است که دانش‌آموزان باید بیاموزند به گذشته‌ی تاریخی و به متون تاریخی مانند تاریخ‌نگاران حرفه‌ای نزدیک شوند. اما تاریخ‌نگاری حرفه‌ای بالاخره، موضوع یک ایدئولوژی یا زیبایی‌شناختی است و چرا این امر باید هدف آموزش تاریخ شود؟ آیا این مهارتی است که می‌خواهیم به دانش‌آموزان آموزش دهیم؟

«چپستی تاریخ‌نگاری فرهنگی» در دیگر بخش این فصل درج شده و در گفت‌وگو با دکتر نعمت‌الله فاضلی، دکتر حکمت‌الله ملاصالحی و دکتر داریوش رحمانیان به بحث کشیده شده است. فاضلی می‌گوید متأسفانه دانشگاه‌های ما قابلیت‌های خود را برای نوآوری از دست داده‌اند و رشته‌های تحصیلی در دانشگاه‌های ما به صورت جزیره‌های پراکنده و دور از هم قرار گرفته‌اند؛ مراودات و مبادلات معرفتی و گفت‌وگوی چندانی با هم ندارند. تاریخ فرهنگی یکی از این رشته‌هاست. حوزه‌ای میان‌رشته‌ای که از مراوده و گفت‌وگو و تعامل میان مجموعه‌ی وسیعی از رشته‌ها شکل گرفته است؛ مانند: انسان‌شناسی، باستان‌شناسی، هنر و... از این رشته‌ها، تاریخ هنر، تاریخ فرهنگ و تاریخ علوم دیگر به وجود آمده است و از همه این رشته‌های تخصصی، یک رشته فرارشته‌ای و تاریخ تخصصی به نام تاریخ فرهنگی شکل گرفته است. پیتربک (Peter Burk) مورخ شناخته‌شده‌ی انگلیسی، در فصل اول کتابی به نام *What is Cultural History*، با عنوان: تاریخ تاریخ فرهنگی، می‌گوید که تاریخ فرهنگی در معنای جدید خود، در دهه ۱۹۷۰ پدید آمد و رونق یافت. تا پیش از آن، تاریخ بیشتر تاریخ سیاسی، نظامی و به میزان اندکی تاریخ اجتماعی بود و عموماً فرهنگ در آن نادیده گرفته می‌شد. رویکردهای سنتی و کلاسیک تاریخ، اغلب موضوعاتی

چون: کودکان، زنان، مهاجران، اقلیت‌ها، الگوهای رفتاری عامه مردم، دانش‌های قومی و بومی و گروه‌های حاشیه نگه‌داشته‌شده و مردم عامه را هرگز کانون توجه قرار نمی‌دادند. تاریخ‌نگاری، در ابتدا، در پاسخ به رویکردهای تاریخی‌ای که فرهنگ را نادیده می‌نگاشتند، شکل گرفت. تاریخ فرهنگی بخشی از فرایند چرخش فرهنگی (Cultural Turn) و اهمیت یافتن فرهنگ علوم انسانی مانند: علوم سیاسی، جغرافیا، جامعه‌شناسی، اقتصاد و مطالعات فرهنگی است. محققان تاریخ فرهنگی، رویکرد خود را از نظریه انتخاب عقلانی رفتارهای حاکم بر علم اقتصاد، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و... به سوی توضیح تأثیر ارزش‌های گروه‌ها و رفتارها تغییر دادند. در علوم اجتماعی فرض بر این بوده است که انسان موجودی معقول است و به همین علت، به رشته‌های دیگر، که موضوع آن‌ها انسان نبود، می‌پرداختند و مقوله‌ی فرهنگ، که چندان در حوزه‌ی منطق و عقلانیت قرار نمی‌گرفت، مغفول می‌ماند. پیتر برک تاریخ فرهنگی را به چهار مرحله تقسیم می‌کند و معتقد است که تاریخ فرهنگی در چهار مرحله تکامل یافت تا به امروز رسید. این چهار مرحله عبارتند از: تاریخ کلاسیک (۱۸۵۰ - ۱۸۰۰)؛ مرحله‌ی تاریخ اجتماعی هنر که از ۱۹۲۰ - ۱۹۷۰ آغاز می‌شود؛ مرحله‌ی کشف فرهنگ عامه‌پسند (۱۹۶۰ - ۱۹۲۰)؛ مرحله‌ی تاریخ فرهنگی جدید (از ۱۹۹۰ تا امروز). بنابراین، واژه‌ی تاریخ فرهنگی و مفهوم آن ابداع جدیدی نیست. در آلمان از دو قرن پیش چنین واژه و مفهومی وجود داشته است. پیش از آن نیز، در ذیل هنر، فلسفه و رشته‌های دیگر موجود بوده است.

ملاصالحی فلسفه را افق‌گشا می‌داند و با اشاره‌ای به قصه‌ی پیل و خانه‌ی تاریک و هندیان در مثنوی، معتقد است هیچ دانشی نیز مستغنی از چراغ نظر نیست. اساساً بدون چراغ نظر، ورود به ظلمات ابژه‌ها یا موضوعات متکثر و متفرق و استقرای داده‌های خام همواره این خطر در کمین است که بدون دستیابی به نتایج مطلوب ذهن و فکر و خرد ما زیر آواری از واقعیت‌های جزیی و اجزا و عناصر پراکنده محبوس و مسدود و متوقف شود. ینک در خانه تاریک و نظام‌دانی و ارزش‌های عالم مدرن، پیل رشته‌ها و دانش‌ها و تخصص‌ها پیش روی ماست و چون چراغ نظری در میان نیست خانه تاریک است و پیل علوم جدید در کف توهّمات ما، به این معنا که از زمینه‌ها و بنیان‌های تاریخی و فلسفی فکری که این رشته‌ها و دانش‌ها از آن برآمده‌اند معرفت و منظر عمیق و وثیقی نداریم. تأسف‌بارتر آنکه، سنت‌های فکری و معرفتی که میراث مدنی و معنوی تاریخ و فرهنگ ما را شامل می‌شوند نیز، در جامعه‌ی معاصر ما نقش تعیین‌کننده و حضور فعال ندارند. پراکندگی، بیگانگی و انزوا و همچنین فقدان ارتباط و معاشرت و مراودت میان رشته‌ها و دانش‌های انسانی و اجتماعی و تاریخی و فرهنگی و باستان‌شناختی جامعه معاصر ما، رکود و کاهش فراوری و مسدود شدن خلاقیت و بهره‌وری آن‌ها را دامن زده‌اند. اینجاست که احساس می‌کنیم پیش از ورود به هر شکلی

از تاریخ‌نگاری فرهنگی، ضرورت اجاب می‌کند که نخست فهمی فلسفی‌تر از تاریخ، فرهنگ و هویت تاریخی بشر داشته باشیم.

رحمانیان تصریح می‌کند که بحث درباره‌ی چیستی و چرایی «تاریخ‌نگاری فرهنگی» را بایستی از تاریخ آن آغاز کنیم. در وهله‌ی نخست، به نظر می‌رسد که تاریخ‌نگاری فرهنگی را بایستی به عنوان یک رویکرد کاملاً جدید و تازه، که در یکی دو دهه‌ی اخیر پدید آمده و چیرگی یافته یا در حال چیرگی یافتن است، در نظر بگیریم. و البته دیدگاه غلطی نیست. اما این تلقی نباید ما را از ریشه‌ها و پیشینه‌های قدیمی‌تر و کهن‌تر این جریان غافل کند. پیوند میان رشته‌های گوناگون علوم انسانی و اجتماعی، موجب زاینده‌گی و زایش شگرفی شده است؛ به گونه‌ای که ما به‌طور روزافزون شاهد زایش و پیدایش شاخه‌ها و شعبه‌های جدید و یا رویکردهای نوین در عرصه این علوم هستیم. کتاب پیتر بوک درباره‌ی چیستی تاریخ فرهنگی از شاخص‌ترین کتاب‌ها درباره‌ی این موضوع است. غرابت و تازگی موضوعات و مباحثی این چنین، برای اهالی علوم انسانی و اجتماعی در ایران که خود از بارزترین و برجسته‌ترین نمادها و نشانه‌های ضعف و عقب‌ماندگی شدید ما در این عرصه است، تا حدی ناشی از عدم پیوند این علوم و متخصصان آن در ایران است. بایستی تأکید کنم که موضوع سخن من نه «تاریخ فرهنگی» بلکه «تاریخ‌نگاری فرهنگی» است. من از رویکرد فرهنگی در تاریخ‌نگاری معاصر سخن می‌گویم و نه از فرهنگ‌شناسی یا رویکرد تاریخی. تاریخ فرهنگی جدید از میان انسان‌شناسی فرهنگی سربرآورد. اما اگر بخواهیم نگاهی تاریخی‌تر به ریشه‌ها و پیشینه‌های رویکرد فرهنگی در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌پژوهی داشته باشیم؛ شاید بتوان گفت که هسته‌های اولیه‌ی این رویکرد در تاریخ‌نگاری دوران قدیم نیز کمابیش وجود داشته است. مورد ابن‌خلدون از نظر بحث ما بسیار اساسی و مهم است. او کاشف یک خلأ یا کمبود مهم در منظومه‌ی تفکر و معرفت بشری است. البته اشارات بنده به این پیشینه‌ها، هیچ‌یک به این معنا نیست که رویکرد جدیدی چون «تاریخ‌نگاری فرهنگی» و «تاریخ فرهنگی» را عیناً و مطلقاً با آن پیشینه‌ها و نمونه‌های مورد اشاره یکسان بینگاریم.

«فرار و فرودهای تاریخ‌نگاری فرهنگی» را دکتر نعمت‌الله فاضلی نوشته است. این مقاله، درآمدی فشرده بر گفتمان و دانش تاریخ فرهنگی و معرفی سیر تحول، ویژگی‌های روش‌شناختی، موضوعی و معرفت‌شناختی آن با تکیه بر جایگاه و نسبت این دانش با تاریخ، جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی است. تاریخ فرهنگی یکی از گفتمان‌ها و شاخه‌های پررونقی است که از دهه‌ی ۱۹۷۰ به بعد گسترش یافته است، اما در ایران تاریخ فرهنگی هنوز چندان شناخته شده نیست و مطالعات این حوزه بسیار اندک است. از این رو، می‌توان گفت یکی از ضرورت‌های معرفتی ما در این

مرحله، معرفی و آشنایی با چیستی و چگونگی این رشته از دانش، رویکردها، قلمرو موضوعی، کاربردها، روش‌ها و سپس تحلیل نسبت آن با رشته‌های کاملاً مجاور آن مانند مطالعات فرهنگی و تاریخ است. تاریخ فرهنگی دانشی است میان‌رشته‌ای که از علوم مربوط به فرهنگ شامل تاریخ، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی و امثال این‌ها همراه با تاریخ استفاده می‌کند. در میان شاخه‌های مختلف علوم انسانی، تاریخ فرهنگی بیشترین نزدیکی و مرز مشترک را با جامعه‌شناسی، تاریخ و مطالعات فرهنگی دارد. از این رو، می‌توان با تحلیل نسبت میان تاریخ فرهنگی و همسایگان نزدیکش، به پرسش‌ها و مسائلی که مطرح کردیم به‌درستی پاسخ داد. در این مقاله، ابتدا در قالب بررسی نسبت بین جامعه‌شناسی و تاریخ فرهنگی، روایتی تاریخی از بستر اجتماعی و معرفتی ظهور تاریخ فرهنگی و دوره‌های مختلف آن ارائه شده است، بخش دیگر مقاله به بررسی تاریخ و نظریه‌ی اجتماعی می‌پردازد؛ سپس برای توضیح چیستی این دانش، به بررسی تطبیقی تاریخ فرهنگ (نزدیک‌ترین شاخه‌ی علم تاریخ به تاریخ فرهنگی) و تاریخ فرهنگی به‌مثابه دو رویکرد پرداخته است.

«مسائلی در تاریخ‌نگاری اجتماعی» محور گفت‌وگو با: دکتر شیرین بیانی؛ دکتر حسین مفتخری و دکتر محمدرضا جواد یگانه است. شیرین بیانی تاریخ را علمی می‌داند که چند یاور و پشتیبانی علمی دارد، و اگر این یار و یاورها را از آن بگیرند، کار زیادی از او ساخته نیست. این علوم کمکی عبارتند از: باستان‌شناسی، جامعه‌شناسی، جغرافیا و روان‌شناسی ملت‌ها. هنگامی که وارد تاریخ می‌شویم، اگر به گونه‌ای مطلق به آن فکر کنیم، و همان‌گونه به آن بپردازیم، چیز چندانی نصیب ما نخواهد شد؛ ولی اگر جامعه‌شناسی، جغرافیا، باستان‌شناسی و روان‌شناسی ملت‌ها را همانند دست و پاهای کمکی آن با خود همراه کنیم، آنگاه می‌توانیم یک مورخ خوب باشیم و فایده‌رسان. به نظر دکتر بیانی در روند زندگی، لحظه‌ی پیوند گذشته به آینده را «حال» می‌گوییم و این سه، سازنده‌ی تاریخند. «حال» آن زمانی است که گذشته به آینده برخورد می‌کند، تماس می‌گیرد و گره می‌خورد؛ و به سرعت می‌گذرد. زمان «حال» آن دقیقه و ثانیه‌ای است که در آن، گذشته و آینده در کار تلاقی با یکدیگرند و در هم ادغام می‌شوند. زیرا بی‌گذشته، آینده ساخته نمی‌شود. بنابراین بسیار مهم است که چه ابزاری را برای «آینده‌سازی» به کار گیریم. اگر دقیق و ژرف به وقایع تاریخی بنگریم، جامعه‌ای را می‌یابیم که تاریخی شده، یعنی جامعه‌ای که ادوار گوناگون گذشته‌ی آن به‌دست تاریخ سپرده شده است. ملتی یا قومی کارهایی انجام داده‌اند که یک واقعه‌ی تاریخی را ساخته‌اند. پس این اجتماع است که تاریخ را به ما دیکته می‌کند و ما می‌نویسیم. کار مورخ منعکس کردن صحیح آن جامعه و تجزیه و تحلیل صحیح‌تر کارها و اعمال انجام شده در آن است؛ که در این عملیات، فعل و

انفعال‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی و اجتماعی دست به دست هم داده‌اند. در اینجاست که نقش مؤثر «جامعه‌شناسی» در این شناخت مشخص می‌گردد.

مفتخری این بحث را دارای چندین قسمت می‌داند. یکی چستی و قلمرو تاریخ‌نگاری اجتماعی، دوم مبانی و اصول حاکم بر این نوع از تاریخ‌نویسی، سوم موانع تئوریکی که در سر راه ظهور تاریخ اجتماعی و به تعبیر کامل‌تر، تاریخ‌نگاری اجتماعی در جوامع مختلف و در جامعه‌ی ما وجود داشته است و نهایتاً فرایند تکوین و شکل‌گیری تاریخ‌نگاری و وضعیت امروزی تاریخ‌نگاری اجتماعی. علم تاریخ معرفتی است که به گذشته‌ی انسانی می‌پردازد. یعنی موضوع علم تاریخ انسان است و هر جا رد پای از انسان باشد، تاریخ وجود دارد. تاریخ‌نگاری نیز در ساده‌ترین تعریف آن متکفل ثبت و ضبط پاره‌ای از مهم‌ترین رویدادهای گذشته‌ی انسانی است. گذشته‌ی انسانی دارای ابعاد مختلفی است: سیاست، اقتصاد، اجتماع، فرهنگ و ابعاد دیگر. به نظر می‌آید که تاریخ‌نگاری اجتماعی می‌خواهد در کنار سایر تاریخ‌نگاری‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... حیات اجتماعی انسان‌ها را در گذشته مورد بررسی قرار دهد؛ یعنی شناخت زندگی روزمره‌ی مردم خصوصاً گروه‌هایی از مردم که در تاریخ‌نگاری سنتی، محلی از اعراب نداشته‌اند. با این تعریف «تاریخ از پایین» history from below قلمرو اصلی تاریخ‌نگاری اجتماعی است. اما باید توجه داشت صرف تغییر نگاه مورخ از «تاریخ از بالا به پایین» به «تاریخ از پایین به بالا» موجب اجتماعی‌تر شدن تاریخ‌نگاری نمی‌شود، گرچه بی‌ارتباط با آن هم نیست. بلکه بنابر نظری دیگر، توجه مورخ به شرایط و محیط اجتماعی و تبیین وقایع و حوادث در بستر ساختارهای اقتصادی - اجتماعی است که رویکرد او را به سوی تاریخ‌نگاری اجتماعی سوق می‌دهد. این تقسیم‌بندی‌ها ظاهری و صوری است و در عالم واقع چنین تقسیم‌بندی‌ای وجود ندارد. هیچ‌گونه تاریخ‌نگاری اجتماعی صحیحی بدون توجه به تاریخ‌نگاری سیاسی و یا بالعکس وجود نخواهد داشت. در عین حال باید متذکر شد که «تاریخ اجتماعی» به معنای نوشتن تاریخ درباره‌ی تمام چیزها نیست؛ بلکه تاریخ‌نگاری اجتماعی بر آن است که ابعاد اجتماعی زندگی تمامی مردمی را که در یک جامعه زندگی می‌کرده‌اند در بستر شرایط محیطی و ساختارهای اجتماعی آن جامعه مورد بررسی قرار دهد؛ این در حالی است که در تاریخ‌نگاری سنتی یا تاریخ‌نگاری سیاسی بیشتر کسانی مطرح شده‌اند که در ساختار قدرت سهیم بوده‌اند، ضمن آنکه وقایع و حوادث منفک و مجزا از ساختارهای اجتماعی مدنظر واقع شده‌اند.

جوادی یگانه قدری مقدماتی‌تر بحث را آغاز کرد. به نظر او تاریخ‌نگاری اجتماعی رشد چندانی نداشته است و علاوه بر این که رشد نداشته، به آن توجه و اقبال هم نشده و شأن خود را نیز پیدا نکرده است. از نظر جامعه‌شناسی مشکلی نداریم. چون از نظر لغوی در جامعه‌شناسی تفاوتی وجود

دارد بین لغت جامعه و لغت جامعه‌شناسی. اما در تاریخ میان امر تاریخ و شناخت تاریخی از لحاظ لغوی، تشابه وجود دارد (هر دو تاریخ هستند) و می‌تواند مشکل‌زا باشد. وقتی موضوعی را از منظر جامعه‌شناسی می‌بینیم، می‌شود جامعه‌شناسی تاریخی و از منظر تاریخ می‌شود تاریخ‌نگاری اجتماعی. تقریباً به هم نزدیک می‌شوند ولی یکی نمی‌شوند. اما مباحثی که در تاریخ اجتماعی مطرح می‌شود، مباحثی نیست که در جامعه‌شناسی تاریخی مطرح است. یعنی جامعه‌شناسی برای تاریخ یک بازوی کمکی شده است و حتی از یک بازوی کمکی هم کمتر نقش دارد. یعنی از جامعه‌شناسی به عنوان یک ابزار استفاده می‌شود نه به عنوان یک رشته‌ی میان‌رشته‌ای. من تصور می‌کنم نوع استفاده تاریخ از جامعه‌شناسی (اگر به تاریخچه استفاده این دو از یکدیگر برگردیم)، تا به حال عمیق نبوده است. استفاده این دو از یکدیگر می‌تواند بسیار عمیق‌تر باشد. به اعتقاد من فقط یک مفهوم را از جامعه گرفتن و در تاریخ اجتماعی استفاده کردن و یا فقط یک داده را از تاریخ گرفتن و در جامعه‌شناسی استفاده کردن، پایین آوردن سطح بحث است و همین باعث می‌شود که داده‌ی تاریخی برای جامعه‌شناسی چندان داده‌ی مبتی نباشد؛ از آن طرف نگاه اجتماعی تاریخ، پایین‌ترین سطوح تاریخ‌نگاری است. باید در این زمینه نظریه ارائه کرد. البته نظریه‌های افراطی هم هست که مثلاً تاریخ را فقط تلی از داده‌ها می‌دانند و جامعه‌شناسی را نظریه‌ای که این داده‌ها را تحلیل و تنظیم می‌کند. کسانی مثل مارکس، وبر و فوکو فقط از داده‌ها استفاده نکرده‌اند، عمیقاً از تاریخ استفاده کرده‌اند و بین تاریخ و نظریه‌ی جامعه‌شناسی انطباق برقرار کرده‌اند. اگر بنا باشد بین تاریخ و جامعه‌شناسی (نه تاریخ و جامعه) نقطه‌ی وسطی وجود داشته باشد نظریه‌های اجتماعی است. نه این که نظریه را در تاریخ ببینیم؛ می‌توان به دنبال نظم‌های کلان‌تر نیز بود. مشکل اساسی در عدم ارتباط بین تاریخ و جامعه‌شناسی، و موفق نشدن جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ اجتماعی این است که ما هر کدام، از رشته‌ی مقابل تصور سطح پایینی داریم.

نشست «سویه‌های تاریخ جامعه‌شناختی» با حضور: دکتر علی محمد ولوی، دکتر عباس منوچهری، دکتر حسن حضرتی، شکل گرفت. دکتر منوچهری از اینجا آغاز کرد که در دهه‌ی هشتاد میلادی جامعه‌شناسی تاریخی به‌طور جدی مطرح شد. با این حال نکته‌ی مهم این است که نه تنها حوزه‌ی تاریخ و جامعه‌شناسی، بلکه متأسفانه باید گفت تاریخ، به‌طور اعم، در حوزه‌های علوم انسانی، جایگاه واقعی خود را نیافته است و تاریخ را نمی‌توان در کنار دیگر حوزه‌های معرفتی علوم انسانی لحاظ کرد؛ چه، می‌توان گفت که هریک از حوزه‌های علوم انسانی به‌طور جدی، نیازمند حوزه‌ی مطالعاتی تاریخ هم هستند. این تصور که تاریخ در کنار دیگر رشته‌ها قرار گیرد - به آن صورتی که اکنون اتفاق افتاده است - اصولی و صحیح نیست. حتی برخی رشته‌ها مانند اقتصاد و برنامه‌ریزی

توسعه، اگر نگوییم کاملاً، ولی بسیار با تاریخ بیگانه‌اند. در حالی که حتی برنامه‌ریزی توسعه هم حوزه‌ای است که به طور جدی نیازمند دانش تاریخ است؛ چراکه با جامعه و ذهن و عین و شرایط و عوامل اجتماعی درگیر و مرتبط است و تاریخ است که می‌تواند در بسیاری موارد آنچه را این شاخه، حتی برای برنامه‌ریزی آینده نیاز دارد، تولید کند و هیچ حوزه‌ی دیگری این توانایی را ندارد. در همین رابطه حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی بیشتر این خصوصیات را داراست و چون شناخت اجتماعی را با شناخت تاریخی با هم دارد، ظرفیت این را دارد که در حوزه‌های مختلف به کار گرفته شود. شاید غلو نباشد اگر بگوییم حتی حوزه‌هایی مانند روان‌درمانی نیز به این رشته نیازمندند.

اگر برای هر رشته‌ای موضوع مشخصی لحاظ کنیم، موضوع جامعه‌شناسی تاریخی تغییر است. البته در حوزه‌های علوم طبیعی مانند فیزیک هم تغییر وجود دارد، اما جامعه‌شناسی تاریخی و حوزه‌های علوم اجتماعی، مشخصاً به تغییر/اجتماعی می‌پردازند.

**دکتر ولوی** نیز بر این سخن بود که جامعه‌شناسی تاریخی یعنی تحلیل جامعه‌شناسانه‌ی داده‌های تاریخی. اگر داده‌های تاریخی را با رویکرد جامعه‌شناسانه بررسی کنیم، در حوزه‌ی جامعه‌شناسی تاریخی قدم برداشته‌ایم و برعکس آن می‌شود تاریخ جامعه‌شناختی. یعنی اگر داده‌های جامعه‌شناسی را با رویکرد تاریخی بررسی کنیم، در حوزه‌ی تاریخ جامعه‌شناختی وارد شده‌ایم. تاریخ اجتماعی هم مطالعه‌ی مؤسسات، سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی است در مقاطع مختلف تاریخی. در این حیطه هم با رویکرد تاریخی یا جامعه‌شناسانه می‌توان وارد شد. موضوع این سه حوزه، و به‌ویژه دو مورد اول (جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ جامعه‌شناختی) و نیز فلسفه‌ی تاریخ، همان تغییر است. البته در لایه‌ها و سطوح مختلف، فلسفه‌ی تاریخ تغییر را در سطح کلان بررسی می‌کند، جامعه‌شناسی تاریخی و تاریخ جامعه‌شناختی در سطوح میانی و تاریخ خود در سطح میکرو یا خرد این بررسی را انجام می‌دهد. بنابراین موضوع همه‌ی این عرصه‌ها تغییر است. شاید تاریخ خود به این شدت به بررسی تغییر نپردازد، و بررسی فاکت‌ها و امور و رویدادها بیشتر در دستور کار خود قرار دهد.

این حوزه‌های معرفتی ظاهراً جدید هستند. هرچند که از بسیار قدیم دغدغه‌ی انسان بوده‌اند. این مسائل در متون قدیم مثلاً متون هندی و چینی مطرح شده

**دکتر حضرتی** مناقشه بین مورخان و جامعه‌شناسان را امری همیشگی دیده است. اگر بخواهیم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا مناقشه‌ای بین جامعه‌شناسان و مورخان وجود دارد یا نه؟ باید ابتدا به این توجه کرد که چه تفاوتی بین تاریخ و جامعه‌شناسی وجود دارد که باعث مناقشه میان اهل تاریخ و اهل جامعه‌شناسی می‌شود. به نظر من نقطه‌ی مشترک میان جامعه‌شناسی و تاریخ‌شناسی موضوع آن‌هاست. هر دو به انسان می‌پردازند. گرچه تاریخ انسان را در زمان ماضی بررسی می‌کند و



جامعه‌شناسی در زمان حال. جامعه‌شناسان از حیث روشی، دانش خود را دانشی تعمیمی می‌دانند و به دنبال گزاره‌های علمی فرازمانی و فرامکانی هستند. یعنی به دنبال کشف تئوری‌های عامی هستند که بتوانند براساس آن‌ها، پدیده‌های تجربی را تبیین کنند. این در حالی است که مورخان با نام‌ها سروکار دارند و به دنبال ارائه‌ی گزاره‌های تعمیمی نیستند؛ چراکه اساساً تاریخ دانشی تفریدگراست.. بنابراین تاریخ‌شناسی و جامعه‌شناسی از نظر روش و غایت تفاوت‌های بنیادین با یکدیگر دارند.

دیگر مطلب این بخش از فصل سوم، مقاله‌ی دکتر داریوش رحمانیان درباره‌ی «پیدایش تاریخ اجتماعی» است که بر این پرسش‌ها اساس‌گذاری شده است: «تاریخ اجتماعی» چیست؟ چرا، چگونه و طی چه مراحل پدید آمده و رواج یافته است؟ پرسش از سرشت و سرگذشت تاریخ اجتماعی به‌طور بنیادی در پیوند با پرسش مشهور و قدیمی «تاریخ چیست؟» است و همان‌گونه نیز پرسش‌ها و مجادلاتی را در سه حوزه‌ی «هستی‌شناسی»، «معرفت‌شناسی» و «روش‌شناسی» برانگیخته است یا برمی‌انگیزد. بعضی از کسانی که پیرامون چیستی و چرایی «تاریخ اجتماعی» یا «تاریخ ساختاری اجتماعی» سخن گفته و قلم زده‌اند به این نکته‌ی ظریف و مهم اشاره کرده‌اند که این عنوان ناظر به دو معنای جدا و گوناگون است. یعنی یک‌جا ما عنوان تاریخ اجتماعی را به کار می‌بریم و مرادمان رویکردی در تاریخ‌نگاری عمومی است که پژوهش مورخ را بر پایه‌ی دیدگاه اجتماعی تعریف می‌کند و جای دیگر همان عنوان را در اشاره به شاخه یا شعبه‌ای مستقل در دانش تاریخ، مورد استفاده قرار می‌دهیم. تاریخ اجتماعی در معنای اخیر، شعبه‌ای از دانش کلی تاریخ است که موضوعاتی چون زنان، خانواده، روابط و ساختارهای خویشاوندی، طبقات و گروه‌های اجتماعی، کشاورزی و زندگی روستایی و به‌طور کلی ویژگی‌های مناطق برون‌شهری، شهر و شهرنشینی، تغذیه و پوشاک، رابطه‌ی ذهنیت‌های جمعی با ساختار دولت و یا دگرگونی‌های علمی و فنی و... و مسائلی از این قبیل را مورد کاوش و پژوهش قرار می‌دهد. مورخان اجتماعی در عصر ما به دو دسته‌ی خرد و کلان یا عمومی تقسیم می‌شوند. اصحاب مکتب تاریخ خرد (Micro history) به مطالعات موردی و پژوهش در موضوعات خرد و ریز گرایش دارند که برجسته‌ترین و مشهورترین نمونه‌هایش را در آثار بعضی از بزرگ‌ترین نمایندگان این مکتب نظیر کارلوگینز بوری و کارلوپونی می‌توان نشان داد. حال آنکه مورخان اجتماعی به روندهای بزرگ و بررسی ساختارهای اجتماعی در تاریخ عمومی یا دوره‌ی طولانی علاقه نشان می‌دهند. گو این‌که شماری از آن‌ها ضمن نقادی تاریخ رویدادمحور یا تاریخ روایی و برشمردن کاستی‌ها و ضعف‌های آن و نیز ضمن تأکید بر ضرورت توجه مورخان به ساختارها، به اسم یا عنوانی چون «تاریخ اجتماعی» یا هر عنوان دیگر، چندان اعتقادی ندارند و از وحدت ذاتی دانش تاریخ و تاریخ تام و کامل و واحد سخن می‌گویند. در بررسی پیشینه و زمینه و

شرایط و علل پیدایش و رواج تاریخ اجتماعی (چه به معنای رویکرد و چه به معنای شعبه‌ای مستقل از دانش تاریخ) به دو مرحله‌ی متفاوت بایستی توجه داشت. در مرحله‌ی نخست رویکرد اجتماعی در تاریخ‌نویسی و تاریخ‌پژوهی، طغیانی بود در برابر اشراف‌محوری تاریخ سنتی که بر زمینه‌ی رشد و رواج هیومنیزم و اندیشه‌ی ترقی و در ملازمه با شیوع اندیشه‌ی آزادی و مفاهیم مردم‌سالاری و توده‌گرایی در سیاست و فرهنگ و هنر و اقتصاد و... پدید آمد و زمینه‌ساز گسست تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگاری جدید از سنت «شاهنامه‌نویسی» و روی آوردن به «مردم‌نامه‌نویسی» یا «تاریخ مردم» (people's history) گشت. اما در مرحله‌ی دوم، پیدایش و رواج تاریخ اجتماعی (این بار، هم به عنوان رویکرد و هم بعدها به عنوان شعبه‌ی مستقل) عمدتاً در واکنش به رشد و چیرگی مکتب لئوپولد فون رانکه (مورخ آلمانی) و شاگردانش در نیمه‌ی دوم قرن ۱۹ م رقم خورد. رانکه و پیروانش دولت و سیاست را در کانون تواریخ و پژوهش‌های خود قرار داده بودند و این چیزی بود که مورخان اجتماعی برنمی‌تابیدند. در هر دو مرحله پیدایش و رواج تاریخ اجتماعی با پیدایش و رشد و گسترش شعب مختلف علوم انسانی و اجتماعی ملازمه داشت.

«تاریخ جامعه‌شناختی یا جامعه‌شناسی تاریخی» را دکتر ناصر صدقی نوشته است. وی یکی از مشکلات عرصه‌ی پژوهش‌های تاریخی در ایران، نبود شناخت کافی در مورد حوزه‌هایی چون تاریخ جامعه‌شناختی و جامعه‌شناسی تاریخی می‌داند، به طوری که حتی در سر فصل‌های دروس رشته‌ی تاریخ در تمام مقاطع و گرایش‌ها، که غالب آن‌ها محصول نزدیک به سه دهه قبل است، هیچ جایگاهی برای آشنایی دانشجویان تاریخ با موضوعات و روش‌های مربوط به تاریخ اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی یا تاریخ جامعه‌شناختی در نظر گرفته نشده است. امر مسلم این است که از حیث کیفیت موضوع و روش بین «تاریخ اجتماعی» با حوزه‌هایی چون «تاریخ جامعه‌شناختی» و «جامعه‌شناسی تاریخی» با وجود مشترکات نسبی، تفاوت‌های اساسی وجود دارد. اما در مورد نوع رابطه و معنای تاریخ جامعه‌شناختی (sociological history) و جامعه‌شناسی تاریخی (Historical sociology) باید گفت که به مانند واژه جامعه‌شناسی، هر دو واژه و به تبع آن هر دو حوزه مطالعاتی، در سنت علمی مربوط به مطالعات تاریخی و جامعه‌شناختی ایران وجود نداشته‌اند و در اصل برگرفته از ادبیات علمی علوم اجتماعی در مغرب‌زمین هستند. علی‌رغم این‌که در ادبیات علمی مغرب‌زمین، حوزه‌ی مطالعاتی مستقل و تعریف‌شده‌ای موسوم به تاریخ جامعه‌شناختی هنوز چندان جایگاه تعریف‌شده‌ای ندارد، اما غالباً منظور و اراده‌ی پژوهشگران از تاریخ جامعه‌شناختی، بیشتر آن نوع پژوهش در عرصه‌ی تاریخی است که با بینش و روش‌های مرسوم در انسان‌شناسی فرهنگی و جامعه‌شناسی تفسیری صورت می‌گیرد.

جامعه‌شناسی تاریخی علمی است که در آن تغییر و تحولات جامعه‌ی انسانی در عرصه‌ی تاریخی و رابطه‌ی آن با وضع موجود را از طریق مفاهیم و نظریات جامعه‌شناختی، در دو شکل یافتن رابطه‌ی علی بین پدیده‌های مورد بحث (کنشگران و ساختارها)، و فهم و شناخت معنای پدیده‌ها، مورد تبیین و بررسی قرار می‌گیرد. نظریه‌ی اجتماعی در عرصه‌ی مطالعه‌ی پدیده‌های تاریخی، به هدف شناخت کنش و ساختارها و فضای مناسبات اجتماعی حاکم در آن می‌تواند به دو شیوه شکل گیرد:

۱- تحقیق تاریخی جهت مطالعه و شناخت جزئیات تاریخی، تعمیم نتایج حاصل از تحقیق در شکل شباهت‌ها و تفاوت‌ها و طرح الگوی شناخت و معرفت کلی از طریق ایجاد تئوری و نظریه‌پردازی.

۲- طرح و ساختن گمانه‌ها یا فرضیه‌ها که جریان تحقیق را شکل داده و هدایت می‌کند؛ آزمون پیش‌فرض‌ها و فرضیات از طریق مطالعه‌ی واقعیات تاریخی و تشکیل و طرح نظریه در صورت اثبات فرضیات.

«تاریخ‌نگاری اقتصادی: تعاریف، روش‌ها و مفاهیم» در گفت‌وگو با: دکتر محمدعلی کاظم‌بیگی؛ دکتر ابراهیم رزاقی؛ دکتر علی‌اصغر سعیدی بررسی شده است.

در ابتدا کاظم‌بیگی سخنش را از تعاریف آغاز کرد و تاریخ‌نگاری جدید را واجد دو بحث دانست. اول آن که مطالعه‌ی تاریخ را طبیعی و غیرقابل اجتناب می‌دانند دوم آن که می‌خواهد تفسیر خود را از زندگی بشر ارائه کند. به همین سبب، در بحث در مورد زندگانی بشر، به ناچار مجبور به پرداختن به همه‌ی فعالیت‌های انسانی از جمله معیشت و اقتصاد است. هر موضوع مبتلا به جوامع را که به گذشته ببریم، یعنی عامل زمان به عقب برده شود، به تاریخ و موضوعات مطالعاتی آن تبدیل می‌گردد. در اقتصاد نیز هنگامی که عامل زمان را به عقب ببریم، به مقوله‌ی تاریخ اقتصادی وارد می‌شویم، زیرا تاریخ اقتصادی به مطالعه‌ی پدیده‌های اقتصادی در گذشته اختصاص دارد و موضوعاتی چون تاریخ کسب و کار، تولیدات، تجارت، جمعیت‌شناسی، نیروی کار و... و حتی تاریخ اجتماعی نیز در آن مطرح می‌شود. درواقع، تاریخ اقتصادی آزمایشگاهی برای اقتصاد نظری و اقتصاد کاربردی است با اهدافی که پیشتر به آن اشاره شد. در مورد ارتباط آن با رشته‌ی تاریخ از منظر تقسیم‌بندی علوم، اختلاف نظر وجود دارد. در فرانسه در نتیجه نفوذ مکتب آنال، یعنی 'ا' دهه‌ی ۱۹۲۰ به بعد، تاریخ اقتصادی را شاخه‌ای از رشته‌ی تاریخ می‌دانند، در حالی که در ایالات متحده‌ی آمریکا، آن را زیرمجموعه‌ی اقتصاد محسوب می‌کنند. در بریتانیا هر دو دیدگاه طرفدارانی دارد؛ برخی

آن را مستقل و گروهی دیگر وابسته به تاریخ می‌دانند. شاید یکی از علل اختلاف آرا، شیوه‌ی پژوهش و نگارش تاریخ اقتصادی باشد که ترکیبی است. در مطالعات تاریخی هرچه از دربار، دولت‌ها و یا پایتخت بیشتر فاصله بگیریم، به تاریخ مردم و توده نزدیک‌تر می‌شویم و این مختص ایران نیست و در همه جای دنیا چنین است. از همین روی، تاریخ اقتصادی را می‌توان تاریخ مردم دانست. مالیات در ارتباط با اقتصاد، جمعیت، تولید، مصرف، تجارت و امثال آن است؛ یعنی حتی کسانی که به تاریخ اقتصادی آشنایی و یا اعتقادی ندارند و آن را در حوزه‌ی خاص تاریخ نمی‌دانند، بدون ذکر عنوان، از تاریخ اقتصادی صحبت می‌کنند. تنها تفاوت در این است که این مورخین، اقتصاددان نیستند و به همین سبب، به اطلاعات و موضوعات اقتصادی توجه لازم را ندارند. متقابلاً اقتصاددانی که از تاریخ بی‌اطلاع است، به علل تاریخی تحولات اقتصادی بی‌توجهی می‌کند. شاید شایسته‌تر باشد که ابتدا «حوزه‌ی خاص تاریخی» دقیق‌تر تعریف شود. به هر روی، در میان مورخین نیز همانند اقتصاددان‌ها، در مورد تاریخ‌نگاری اقتصادی، وحدت نظر به چشم نمی‌خورد.

دکتر رزاقی تاریخ‌نگاری اقتصادی را با نگاه اقتصادی به تاریخ نگاه کردن می‌داند. چه رویدادها و چه تغییر و تحولاتی، جنبه‌ی اقتصادی دارند؟ آمدن این شاه و آن شاه مسأله‌ی فرعی است. مسأله‌ی اصلی برای یک اقتصاددان، این است که چه تغییری در فنون به‌وجود آمد؟ چه قدر تولید افزایش پیدا کرد؟ شهرها چه قدر رشد پیدا کردند؟ غیر از آن اقتصاددانانی که تاریخ برایشان مهم است و سندیت دارد، اقتصاددانان عموماً و به‌ویژه نئوکلاسیک‌ها محدودیت نگاه تاریخی دارند و همه چیز را از اقتصاد می‌دانند و مبنای برخی در سیر تحولات تاریخی، تحولات اقتصادی است. اینان توجه ندارند که گاه عامل غیراقتصادی چنان حائز اهمیت است که یک مملکت را می‌تواند نابود کند. مثلاً یک دین، که به اقتصاد هم ربط هم ندارد، در یک کشور ممکن است موجب شکوفایی شود و یا آن را کاملاً از بین ببرد. باید هزاره‌های گذشته را مطالعه کرد و تکوین اقتصاد دیرروز را از همان روز پیگیری کرد. برخلاف برخی که معتقدند همه چیز در اثر تغییرات اقتصادی به وجود می‌آید. باید دید که چه تغییرات سیاسی و اجتماعی بر تغییر اقتصاد اثر گذاشته است. رفتارهای عادی مردم چیست؟ همسایه‌های ایران چه کسانی هستند و چه تأثیری بر ایران دارند؟ ایران در پیروزی و شکست چه تحولی پیدا می‌کند؟ اقتصاد در همه‌ی این تحولات نقش اساسی دارد. اقتصاد می‌تواند به اوج شکوفایی برسد ولی در اثر تغییر عوامل غیراقتصادی کاملاً به خواری بیفتد. بررسی همه‌ی عوامل کار بسیار دشواری است و از یک نفر بر نمی‌آید.

دکتر سعیدی معتقد است، در تعریف تاریخ اقتصادی مشکلی وجود دارد و آن مشکل در تعریف تاریخ است. ما با اقتصاد مشکلی نداریم. مثل این است که بگوییم جامعه‌شناسی اقتصادی. در جامعه-

شناسی، مکاتب و ردیافته‌های بسیاری وجود دارد مثل تاریخ، بنابراین این‌جا تعریف مورد مناقشه است. تعریفی که آقای دکتر زراقی کردند، نگاه اقتصادی به تاریخ است و تعریفی است که می‌تواند همه مکاتب را جمع کند. ولی از یک دوره‌ای نگاه ساختاری به اقتصاد داریم، یعنی به ساختارها و شرایط اقتصادی توجه می‌کنیم، ولی در دوره‌ی اخیر شرایط عوض شده و بیشتر به افراد توجه می‌کنیم. به خاطر همین است عرض کردم ما به همه‌ی گروه‌ها توجه می‌کنیم. توجه به گروه‌های مختلف، تکنیک‌ها را هم تحت تأثیر قرار داده است. یک زمانی در تاریخ اقتصادی غیر از مدارک متقن به چیز دیگری نمی‌پرداختیم. اکنون هم برخی مورخان همین‌گونه هستند. در حالی که بسیاری مکاتب هستند که از روایت‌ها استفاده می‌کنند. بنابراین، من گمان می‌کنم نمی‌توانیم به یک تعریف واحد برسیم. زیرا تعاریف و مکاتب و روش‌های مختلف وجود دارد. در جامعه‌شناسی هم همین‌طور است. به‌طور مثال دورکیم به ساختارها نگاهی انتزاعی دارد و مارکس نگاهی غیرانتزاعی. مکانی نیز وجود دارند که به کنش‌های فرد توجه دارند؛ به همین علت است که نمی‌توان به یک تعریف واحد رسید.

در دیگر مطلب این بخش، «مبانی و سرگذشت تاریخ‌نگاری اقتصادی» را دکتر سیدابوالفضل رضوی نوشته است. او می‌گوید، اگر علم تاریخ را علم شناخت و تحلیل کنش‌های جمعی در پرتو بینش و نگرش مورخ تعریف کنیم و البته سازوکار پیدایش آن را از منظری گفتمانی که در پرتو آن افق‌های حال و ماضی در هم می‌پیوندند، به تفسیر بنشینیم: «تاریخ‌نگاری اقتصادی economic historiography»، شناخت و تحلیل بخشی از کنش‌های جمعی انسان‌هاست که در راستای تأمین معیشت ایشان صورت گرفته است. چنین تعبیری به‌مثابه ساده‌ترین تعریف در خصوص تاریخ‌نگاری اقتصادی تنها در یک مفهوم تاریخ‌نگارانه معنا پیدا می‌کند. چرا که حیات اجتماعی انسان‌ها در هر عصری کلیت پیچیده و درهم‌تنیده‌ای است که وجوه مختلف ساختاری آن هم‌زمان و در ارتباط با یک‌دیگر معنا دارد و کنش‌های فردی و جمعی انسان‌ها نیز چه آگاهانه و چه غیرآگاهانه به صورت آرام و در همین بستر ساختاری محقق می‌شوند. در این جهت، جدا کردن مطلق کنش‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی انسان‌ها و شناخت مستقل هر یک از این وجود امکان‌ناپذیر است و در صورت امکان به برداشت‌هایی سطحی و یک‌سویه می‌انجامد. با این حال هنگامی که مورخین در جهت شناخت بهتر این اجزاء و البته با نگاهی جامع و نگرشی ساختاری، به سراغ گذشته می‌روند و بسته به این که جامعه‌ی عصر آن‌ها شناخت چه وجهی از گذشته را طلب می‌کند، به مطالعه‌ی تخصصی این اجزاء می‌پردازند، مشکل مطلق‌انگاری مطرح نمی‌شود. در این معنا، مورخ ضمن شناخت کلیت گذشته، وجه خاصی از آن را که گفتمان حاکم بر عصر او، مطالعه آن را ضرورت

بخشیده است مورد شناخت و تحلیل قرار می‌دهد. معمول شدن چنین رویکردی در مطالعات تاریخی محصول تحولات دوران جدید است که در پی متحول شدن جهان‌بینی انسان عصر جدید، نگاه تاریخی و نگرش علمی او نسبت به جامعه و تاریخ نیز دگرگون شده و از «تاریخ‌نگاری سنتی» فاصله گرفته است. تاریخ‌نگاری اقتصادی به مفهوم تلاش در جهت مطالعه حیات اقتصادی انسان در اعصار گذشته نیز در پرتو چنین تحولات و در زمره‌ی آنچه که با عنوان لزوم نگرش اجتماعی در تاریخ مطرح بود، مجال ظهور پیدا کرد. غیر از این، تا دیر زمانی در قرن بیستم چنین برداشت تاریخ‌نگارانه‌ای چندان مجالی برای ظهور نداشت. کما این که در همان قرن بیستم نیز عمده توجه تاریخ‌نگاران اقتصادی، مطالعه وجه اقتصادی زندگی بشری در کنار سایر وجوه و مطالعه خرده‌ساختار اقتصادی در جوف ساختار کلی جامعه بود.

در هفتمین مبحث، «بایدها و نبایدهای تاریخ‌نگاری نظامی» را در گفت‌وگو با: دکتر ابراهیم متقی؛ دکتر اصغر قائدان؛ دکتر هادی نخعی و دکتر علیرضا سنجابی می‌توان خواند.

متقی با این نکته آغاز کرده که تاریخ‌نگاری نظامی ارتباطی طولانی، تمییزکننده و اساسی با روابط بین‌الملل دارد. در بررسی تئوری‌ها، درمی‌یابیم که این تئوری‌ها به گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر با تاریخ جنگ در پیوندند. اولین کتابی که چنین مفاهیم و موضوعاتی را تبیین کرده است، مربوط به تاریخ جنگ‌های پلپونزی است. این کتاب کاملاً کلاسیک است و به تبیین دلایل جنگ، چگونگی پیش بردن جنگ و همچنین تاکتیک‌هایی که جنگ را تحت تأثیر روابط دیپلماتیک، اجتماعی و روانی قرار می‌دهد، می‌پردازد. به این ترتیب باید توسعید را اولین تاریخ‌نگاری دانست که مقوله‌ی جنگ را در فضاهای فراتر از فرایندهای تاریخی تبیین کرد. زمانی که درباره‌ی جنگ‌های اسپارت و یونان صحبت می‌کند، یا موضوع جنگ‌های دولت‌شهرهای مختلف را با آنها تبیین می‌کند، صرفاً به فرایند اشاره ندارد، بلکه می‌خواهد منطق و اصول جنگ را تبیین کند. آنچه توسعید بیان کرد، در کتاب‌های کلاسیک بعدی نیز مورد توجه قرار گرفت. حتی جان بیلز که تاریخ‌نگار نظامی است و مبانی استراتژیک زیادی را در مورد جنگ بیان کرده است، به این موارد توجه دارد. از زمان توسعید به بعد، منطق تاریخ‌نگاری نظامی تغییر کرد. منطق تاریخ‌نگاری نظامی بر پایه‌ی قدرت قرار داشت. از سوی دیگر، مباحث متعددی نیز پیرامون جنگ مطرح می‌شود. یکی این که آیا این جنگ عادلانه است؟ به ویژه در مورد جنگ‌های تعرضی. آنچه توسعید بیان کرده است، در مورد جنگ پیش‌دستانه آمریکا در خاورمیانه هم صادق است. بحث این است که عدالت در روابط بین‌الملل و عدالت در جنگ زمانی وجود دارد که کشورها به لحاظ قدرت و امکانات برابر باشند. وقتی که توان کشورها نابرابر است، در تبیین تاریخ‌نگاری نظامی چهار نظریه وجود دارد. ۱. نظریه‌ی سازه‌انگاری که معتقدند تفاوت

ایدئولوژیک یا به عبارتی هنجارهای متفاوت کشورها عامل اصلی تعارضات است؛ ۲. نظریه‌ی ساختاری در نظام بین‌الملل. یعنی ساختار نظام بین‌الملل در چه وضعیتی باشد، جنگ بیشتر شکل می‌گیرد و در چه وضعیتی کمتر؟ ۳. نظریه‌ی لیبرال‌ها: طبق این نظریه هرگاه نهادهای بین‌المللی توان خود را برای کنترل بازیگران از دست دهند، جنگ شکل می‌گیرد؛ ۴. نگرش رئالیستی که به نظر من بهتر از سه نظریه‌ی دیگر قادر است علل شکل‌گیری، تداوم و پایان جنگ را بیان کند.

قائدان نیز جنگ را پدیده‌ای می‌دانند که از ابتدای خلقت همیشه با بشر همراه بوده است، چه این جنگ بر مبنای اصول حق باشد یا باطل. جنگ حتی اگر هم به طور عینی وجود نداشته، همواره بخش غالبی از اسطوره‌ها و اندیشه‌ها و اذهان بشر را اشغال کرده است. مثل رزم‌های اسطوره‌ای در شاهنامه و نیز جنگ بین خیر و شر یا اهریمن و اهورا. در هر صورت آنچه که روشن است این که جنگ جزء لاینفک زندگی و ذهن بشر بوده است. از طرفی، حفظ و ماندگار کردن خاطرات جنگ، پیروزی‌ها، عظمت‌ها، بزرگی‌ها و هر شرایطی که یک ملت بر اثر جنگ برای خود ایجاد کرده است، برای او و به ویژه پادشاهانی که به سبب جنگ به موفقیت‌هایی رسیده‌اند، مهم بوده است. به همین علت است که از قدیم‌ترین ایام تاریخ‌نگاری نظامی وجود داشته است؛ حتی مقدم بر سایر انواع تاریخ‌نگاری، اگرچه در ادوار کهن هنوز تاریخ‌نگاری مثل دوران‌های بعد خیلی آکادمیک، علمی و عینی نیست؛ ولی مثلاً می‌توان شما و نمایی از جنگ را در کتیبه‌ها و حجاری‌های شاهان هخامنشی و ساسانی دید که فی‌نفسه همان تاریخ‌نگاری نظامی است. اولین تاریخ‌نگاری‌ها در اسلام شرح مکان‌های جنگ است. مثل مغازی. مغازی شرح مکان جنگ است. در این دوره تأثیر تاریخ‌نگاری یونانی بر مسلمانان جدی نیست ولی تأثیر تاریخ‌نگاری ایرانی را نمی‌توان نادیده گرفت. در میان مسلمین تاریخ‌نگاری نظامی از زمان خود پیامبر (ص) آغاز می‌شود ولی مدون و مکتوب نیست. البته در بعضی نامه‌های پیامبر به فرماندهان می‌توان این تاریخ‌نگاری نظامی را دید این خود نوعی شیوه تاریخ‌نگاری نظامی غیرمستقیم است. گرچه بیشتر سبند و منبع برای تاریخ‌نگاری محسوب می‌شود. بنابراین لزومی ندارد که همه وقایع و رخداد‌های جنگ به صورت کامل و مجتمع ثبت شده باشد، تا آن را تاریخ‌نگاری نظامی بدانیم، از بسیاری نوشته‌ها و گفته‌ها می‌توان آرایش جنگی و چگونگی جنگ‌های این دوران را دریافت و کار مورخ همین است.

نخعی نیز می‌گوید خداوند در آیه شریفه‌ای که ما اولین کتاب روزشمار جنگ را با آن شروع کرده‌ایم، می‌فرماید: *كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ* که در این باب بسیار غنی و آموزنده است و نشان می‌دهد جنگ مسأله‌ای کریه و مغبوض ولی الزامی است. خداوند قتال را نوشته است و این مسأله هم‌زاد بشر است و اجتناب‌ناپذیر؛ تاریخ بشر هم هرگز خالی از جنگ نبوده است. اما کریه است.

در ادامه می‌فرماید عسی ان تکره هو شیتاً و هو خیر لکم؛ این جا می‌رسیم به انواع جنگ‌ها که کدام ناپسند است و کدام پسندیده. اگر بخواهیم از منظر ناپسندی و پسندیدگی به جنگ نگاه کنیم، ابتدا باید در چارچوب اعتقادی خود و متناسب با آن، جنگ خوب و بد را مشخص کنیم. وی سپس به تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق پرداخت و گفت: در مورد جنگ ایران و عراق، هنوز نمی‌توانیم بگوییم که کما هو حقه داریم کار تاریخ‌نگاری جنگ می‌کنیم. چرا که این جنگ هنوز به طور کامل تمام نشده است. ما در عمل مقدماتی را فراهم می‌آوریم، اما اولین و مهم‌ترین هدف ما این بوده است که تحریف صورت نگیرد. من باید تأکید کنم که جنگ ۸ ساله ما هنوز تمام نشده است، هنوز تکلیف عراق مشخص نیست و همه چیز در عراق در دوران گذار است، بنابراین نمی‌توان از تاریخ‌نگاری آن جنگ سخن گفت. و هنوز هم نمی‌توان در مورد اصلی‌ترین مواردی که باعث جنگ شده است، مانند ابروندود یا شط‌العرب سخن گفت. مسأله دیگری که عملاً می‌تواند مانع تاریخ‌نگاری جنگ ایران و عراق شود این است که دست‌اندرکاران وقت جنگ هنوز در قید حیات هستند و غالباً در رده‌های بالای حکومتی قرار دارند و شاید صلاح ندانند که با توجه به مسئولیت خود از این مقوله سخن بگویند. مسأله بفرنج دیگر این است که ذات این مسأله امنیتی است زیرا با جان انسان‌ها سروکار دارد. مسأله دیگر رابطه‌ی عاطفی است که این جنگ با خانواده‌ها برقرار کرده است. شاید تحمل سخن گفتن از بعضی ابعاد آن وجود نداشته باشد، هنوز خون‌ها تازه است. مسأله دیگر جنبه حماسی و اقتدار ملی مطروحه جنگ است. که یک سرمایه ملی بسیار مهم و حساس است و نمی‌توان مثل یک امر عادی با آن برخورد کرد. مورد دیگر جناح‌بندی ناسالم سیاسی بین نیروهای نظام است. وقتی مبارزات سیاسی ناسالم است، برخی موارد بزرگ مانند جنگ دستاویز بعضی جناح‌ها می‌شود. مسأله اپوزسیون خارج و حتی داخل کشور هم مطرح است، حتی در این مرزبندی هم نباید جنگ مقوله‌ای باشد که برخی طرفداری از آن و برخی مخالفت با آن را برای خود تبلیغ بدانند. جنگ چیزی نیست که بازپچه و یا ابزار تبلیغات دست دو گروه‌های متخاصم باشد. هدف من از ذکر این موارد و مسائل، بیان جنبه‌های کندکننده نگارش تاریخ جنگ بود. ولی علیرغم این موارد نمی‌توان کار نکرد و کار را به تعویق انداخت.

دکتر سنجابی بنیان هر علمی را متکی بر علم انباشته شده می‌شمارد که همان نظریه‌هاست. یعنی هسته‌ی مرکزی هر پژوهش علمی نظریه است. حتی وقایع‌نگاری که نوعی توصیف زمینه‌ای است، برنامه‌ریزی خاص خود را می‌خواهد. ولی هنگامی که می‌خواهیم دلایل و ریشه‌ها را به‌خصوص در مورد جنگ بررسی کنیم، با ابعاد بسیار گسترده و متفاوتی روبه‌رو می‌شویم که هریک می‌تواند در قالب خاصی بگنجد. این طور نیست که یک نظریه بتواند همه پدیده‌های جنگ را توجیه



کند. البته عاملی که همیشه تأثیرگذار است، عامل روابط بین‌الملل است. به هر حال در یک فرایند تحقیق، نظریه در مرکز قرار می‌گیرد و مسائلی که باید تبیین شود از داخل این نظریه بررسی می‌شود و طبیعی است که سیر این مراحل از جمله طرح مسأله، صورت‌بندی فرضیه‌ها، انجام تعریف‌های مفهومی و عملیاتی متغیرها برای انتخاب روش‌های جمع‌آوری اطلاعات و در نهایت تجزیه و تحلیل کمی و کیفی اطلاعات همگی در ارتباط متقابل با نظریه‌های علمی مربوطه حاصل می‌شود. به این ترتیب باید با نظریات مختلف کار کرد. البته غیر از نگرش نظری و تئوریک به جنگ، باید وقایع عینی را با توان رزمی طرفین نگرست. هر زمان این توان رزمی متفاوت می‌شود و موازنه‌ی آن به هم می‌خورد، زمینه‌های درگیری آماده می‌شود. در دوران جنگ سرد هم مقطعی بود که موازنه به هم می‌خورد، اما مخاطرات اصلی آن قدر زیاد بود که طرفین وارد عمل نمی‌شدند. یعنی تفاوتی نداشت که در سورمین آمریکا یک بمب هسته‌ای به زمین بخورد یا صدا. مخاطره عظیم بود. اما در سطوح پایین‌تر و توان رزمی کمتر، عمدتاً ایدئولوژی ابزاری است که بیشتر در دسترس قرار می‌گیرد و عصبیت‌های قومی و منطقه‌ای با آن توجیه و تبیین می‌شود. همچنان که در جنگ ایران و عراق هم چنین شد. در تاریخ‌نگاری نظامی امروز می‌توان از یک هستی‌شناسی پست‌مدرن نیز استفاده کرد که مبتنی بر تفاوت (different) است. مانند گفت‌وگوهای متفاوتی که امروزه وجود دارد، که بر اساس دیدگاه پست‌مدرن هیچ‌گونه سازشی با هم ندارند. البته این نظر و نقدی است که پست‌مدرن نسبت به دیدگاه‌های دیگر دارد و خود این دیدگاه نیز باید نقد شود چرا که همان‌طور که دیدیم در دوران جنگ سرد، دو دیدگاه متفاوت با هم برای برقراری صلح و امنیت همکاری کردند. ولی بر پایه نگاه پست‌مدرن که بسیار تبیین‌گر هم هست، البته باید از دیدگاه گفت‌وگو و مقوله‌های طرف مقابل نیز به مسأله نگاه کرد و نه تنها از منظر مقوله‌های خودی.

در همین بخش «تکوین تاریخ‌نگاری و وجه غالب رویکرد نظامی» در مقاله‌ی دکتر سیدابوالفضل رضوی به بحث کشیده شده است. او اشاره می‌کند هرودت، توسیدید و پولیبیوس سه مورخی هستند که سیر تکوین و تکامل تاریخ‌نگاری در آثار آن‌ها نمود یافته است. نکته‌ی جالبی که در روش کار و نوع نگرش آن‌ها به تاریخ مشاهده می‌شود، این است که هر سه مورخ «جنگ» و «برخوردهای نظامی» را به عنوان موضوع دانش خویش برگزیده و شرح گذشته‌ی جامعه و یا جوامع مورد نظر خود را در این چارچوب مورد بحث و نظر قرار داده‌اند. جنگ ملموس‌ترین چهره‌ی زیست جمعی بشر بوده و تلاش برای ماندن یا مردن، غلبه یا مغلوبیت و فرادستی یا فرودستی، چه در وجه فردی و چه جمعی مورد توجه همیشگی بشر بوده است. به علاوه تجربیات تاریخی هر سه مورخ که در دوره‌های نزدیک یا متقارن به برخوردهای نظامی می‌زیستند. حاکی از این بود که این جنگ‌ها

هستند که زمینه‌های تعالی یا زوال ملت‌ها را فراهم می‌کنند و در تثبیت و برتری اندیشه‌های کارآمدتر مؤثرند. این که هروقت برخوردهای نظامی را به تضاد دموکراسی و استبداد تعبیر می‌کند و در نتیجه‌گیری نهایی برتری یونانی‌ها در «سالامین» به مفهوم برتری دموکراسی بر حکومت فردی است و یا توسیدید در شرح جنگ‌های اسپارت و آتن برخورد آریستوکراسی و تیرانی (جباریت، استبداد) را می‌بیند و یا پولی بیوس برتری رومی‌ها بر کارتاژها را مقدمه‌ی جهانی شدن قدرت و اندیشه‌ی رومی‌ها می‌داند و تجلی اندیشه‌های رواقیون را که خود از پیروان آن‌ها بود، از طریق جنگ توصیف می‌کند، نمودهایی از این واقعیت به‌شمار می‌روند. از وجهی دیگر جنگ و برخوردهای نظامی ضمن این که زمینه‌های برخورداری ملل غالب از غنائم و بهره‌گیری از منافع اقتصادی و تجاری را هموار می‌کند، موجبات برخورد آراء و عقاید و تبادل و تعامل میان ملل و رشد فرهنگ‌ها و تمدن‌ها را فراهم می‌سازند و با گشودن افق‌های جدید فکری طریق تعالی بشر را هموار می‌نمایند و تنها وجه منفی ندارند.

«تاریخ علم و فناوری در ایران» در شمار دیگر مباحثی است که در فصل چهارم موضوع گفت‌وگو با: استاد کامران فانی و دکتر موسی اکرمی است.

فانی تاریخ به معنای متعارف را بیشتر معطوف به مباحث سیاسی و اجتماعی و مانند آن می‌داند، ولی تاریخ معنای دیگری هم دارد و آن هنگامی است که به رشته‌ی دیگری اضافه می‌شود. مانند تاریخ فلسفه، تاریخ دین، تاریخ علم و... می‌توان گفت همه‌ی حوزه‌ها خود می‌توانند این بحث را مطرح کنند و از تاریخ خود بگویند. یعنی علم هم تاریخ خود را داشته باشد. ولی تاریخ می‌تواند نگاه کلی‌تری به هریک از این حوزه‌ها داشته باشد؛ چراکه اساس کار او تاریخ است و می‌تواند به بقیه‌ی حوزه‌ها هم تسری یابد. نکته‌ی دیگر این که می‌توان به تاریخ علم دو نگاه داشت. یکی این که سیر علم را از نظر تاریخی و در بستر تاریخ ببینیم. یعنی از انسان اولیه و دوره‌ی باستان و یونان شروع کنیم و به دوره‌ی معاصر برسیم. دیدگاه دیگر می‌تواند این باشد که درباره‌ی تاریخ‌نگاری علم یا تاریخ تاریخ علم بحث کنیم. به نظرم این‌جا دیدگاه دوم بیشتر موضوعیت دارد؛ چون اساس بر تاریخ است. اما اگر تکیه بر علم باشد، بهتر است بحث خود علم مطرح شود. پس، به‌جاست وارد بحث تاریخ‌نگاری علم شویم. البته همان‌طور که گفتم تاریخ‌نگاری علم و نه تاریخ علم. چون علم به هر حال دارای تاریخی است. چه مکتوب شود و چه نشود؛ ولی تاریخ‌نگاری علم از چه زمانی شروع شد؟ چه تحولاتی پیدا کرد؟ و جایگاه و پایگاه کنونی آن چیست؟ و مهم‌تر از همه این که تاریخ علم را چگونه باید نوشت؟ و مکتب‌ها و شیوه‌ها و نگرش‌های مختلف آن چیست؟ در این‌جا باید وارد تاریخ فلسفه‌ی علم شویم. بنابراین سه بحث داریم: علم، تاریخ‌نگاری علم و تاریخ فلسفه‌ی علم.

تاریخ فلسفه‌ی علم خود یک حوزد و رشته‌ی جداست؛ ولی هرگاه بخواهیم از علم و تاریخ آن بگوییم و یا از تاریخ‌نگاری آن. ناچاریم با یک جهان‌بینی و فلسفه‌ی خاص به آن بپردازیم. به همین علت فلسفه‌ی تاریخ علم یا فلسفه‌ی تاریخ‌نگاری علم هم مطرح می‌شود. این مقدمه‌ای است برای ورود و ضرورت پرداختن به بحث تاریخ علم یا تاریخ‌نگاری علم.

اکرمی تاریخ علم، یعنی تاریخ معارف گوناگون بشری را، به‌عنوان یکی از شاخه‌های تاریخ به‌طور عام، نزد ملل برخوردار از علم موضوعی همیشه مطرح دانسته است. نمونه‌های بسیاری در این مورد داریم. به‌طور مثال آثار ارسطو یا تئوفراستوس در نگارش تاریخ علم اهمیت بسیار داشته‌اند. یا پلینی در قرن اول میلادی، ۳۷ جلد تاریخ طبیعی نوشته است. این روند تا دوران کنونی، با سرعت‌های گوناگون، ادامه یافته است. در روم و ایران و چین و هند هم تلاش‌های جدی برای ثبت تاریخ علم صورت گرفته است. اما تاریخ علم به معنای خاص، به دوران جدید تعلق دارد. حتی با این که ویلیام هیونل در ۱۸۳۷ کتاب *تاریخ علوم استقرایی* را می‌نویسد و همان زمان برای نخستین بار واژه‌ی «scientist» را می‌سازد، اما معمولاً نظر این است که تاریخ علم به‌مثابه‌ی یک رشته‌ی آموزشی - پژوهشی آکادمیک در سده‌ی بیستم (عمدتاً در امریکا با تلاش‌های جورج سارتن) پدید آمده است. پس از جنگ جهانی دوم، مراکز دانشگاهی مهمی این رشته را تا سطح دکتری ادامه می‌دهند، و به تاریخ و فلسفه‌ی علم می‌پردازند و کتب و مجلات گوناگون در این زمینه منتشر می‌کنند. امروزه تاریخ علم به‌عنوان یک رشته‌ی آکادمیک در دانشگاه‌های بسیاری تدریس می‌شود. با جریان جدیدی که در فلسفه‌ی علم، بعد از پوپر، مطرح شد. نگاه فلسفه‌ی علم بیشتر به تاریخ علم است. پس از تلاش‌های برجسته‌ی کسانی چون پیتر دونم و الکساندر کوایره در طرح اهمیت تاریخ علم، و در چیرانی که چهره‌هایی همچون تامس کوهن مطرح کردند، چنین اظهار می‌شد که اگر قرار است فلسفه‌ی علم را بررسی کنیم، باید بینیم علم در بستر تاریخ چگونه تغییر یافته است. کانت در مورد رابطه‌ی قوه‌ی حس و فاهمه می‌گوید که قوه‌ی حس بدون فاهمه، کور است و فاهمه بدون حس تهی است. این سخن در مورد رابطه‌ی تاریخ علم و فلسفه‌ی علم چنین تکرار شد که تاریخ علم بدون فلسفه‌ی علم کور است و فلسفه‌ی علم بدون تاریخ علم میان‌تهی. به یک معنا، فیلسوف علم، باید علم را در بستر تولد آن و در صحنه‌ی تاریخ آن ببیند. اگر قرار است فلسفه‌ی علم را به‌مثابه‌ی یکی از شاخه‌های فلسفه که موضوع آن علم است، تعریف کنیم، بهترین کار این است که به سمت تاریخ و تاریخ علم برویم. کمالین که نوشته‌های فیلسوفان علم کاملاً متأثر از مطالعات ایشان در تاریخ علم است، به این ترتیب فلسفه‌ی علم وارد مرحله‌ی جدیدی می‌شود. قبل از آن فلسفه‌ی علم بیشتر به بحث‌های منطقی معطوف بود و علم را به‌صورت انتزاعی و مجرد بررسی می‌کرد. ولی اکنون جریان

و مکتب جدیدی ایجاد شده بود که به تاریخ علم بیشتر توجه می‌کرد. چند سالی است که در ایران نیز بحث تاریخ و فلسفه‌ی علم به‌گونه‌ای جدی مطرح شده‌اند، هرچند هنوز به بلوغ درخور نرسیده‌اند. در بخش هشتم این فصل، مقاله‌ی «وضعیت پژوهش تاریخ علم در ایران» را میرهادی حسینی نوشته است. از نظر وی مبحث تاریخ علم در ایران بسیار گسترده است. گرچه با کمال تأسف، تحت‌الشعاع یک اشتباه تاریخی از طرف محققین غربی قرار گرفته است و آن خلط غیرمنصفانه‌ی تاریخ علم در ایران با تاریخ علم در جهان عرب است. این موضوع تا بدان‌جا کشیده شده که برخی مورخین - گاه از روی عمد - دانشمندان ایرانی (به‌ویژه صاحبان مکتوبات عربی) را اساساً جزو دانشمندان جهان عرب به‌حساب آورده‌اند. تلاش‌های چند سال اخیر در ایران برای معرفی تاریخ علم در ایران، اگرچه درخور تحسین است، اما هرگز شایسته و بایسته‌ی ملت مسلمان ایران نیست. زیرا بدون تردید، محققان منصف‌اعتراف می‌کنند که حرکت کاروان علم در جهان اسلام، به‌ویژه در قرون میانی، بدون در نظر گرفتن ایران، هرگز ایجاد نمی‌شد. در عین حال، به یک نکته هم باید دقت داشت و آن پرهیز از تعصبات و روی‌آوری به نگاه منطقی است. پژوهش‌ها نشان که این پژوهشگران مسلمان بودند که ششصد سال قبل از تولد لئوناردو داوینچی بذرهای رنسانس را در غرب پاشیدند؛ از روش‌هایی که برای درمان بیماران استفاده می‌شود تا کاربرد اعداد در شمارش. حضور عیان علم ایرانی در جهان اسلام را نمی‌توان با منش‌های عجولانه کم‌رنگ کرد. هرآن‌کس که به این وادی قدم نهد، خواهد دید که آفتاب علم ایرانی در مسیر این کاروان روشن‌تر از آن است که بتوان آن‌را انکار کرد و این آفتاب خود دلیل آن است. نویسنده در این نوشتار، به بررسی وضعیت تاریخ علم در ایران و پژوهش‌هایی که در این زمینه شده است، پرداخته است.

نهمین مبحث این فصل، «تاریخ‌نگاری زنان» است که با مشارکت دکتر منصوره اتحادیه؛ دکتر سیمین فصیحی و دکتر مریم عاملی رضایی؛ سامان یافته است.

در این بحث، منصوره اتحادیه این گونه آغاز کرده است که زنان همیشه در تاریخ حضور داشته‌اند؛ ولی این حضور پنهان بوده است. به عنوان مثال، مامایی همیشه بر عهده‌ی زنان بوده است. زنان اولین طبیب‌ها بوده‌اند، داروهای گیاهی را می‌شناخته‌اند و برای افراد خانواده‌ی خود تجویز می‌کرده‌اند. در صنایع دستی و مشاغل مانند قالی‌بافی، انواع سوزن‌دوزی‌های سنتی یا پارچه‌بافی زنان نقش عمده‌ای داشته‌اند. در کشاورزی، رنگرزی سهم و نقش به‌سزایی داشته‌اند. حتی زنان شاعر و نویسنده هم داشته‌ایم. بنابراین کاملاً می‌توان از تاریخ و تاریخ‌نگاری زنان سخن گفت. ولی متأسفانه منابع ما در این مورد محدود است. البته تاریخ‌نگاری زنان تفاوت دارد و شاید به متد و روش ویژه‌ای نیاز داشته باشد؛ چراکه معیارهای تاریخ‌نگاری زنان با معیارهای تاریخ‌نگاری عمومی جامعه

تفاوت دارد. همان‌طور که این تفاوت‌ها در نثر و سبک نوشتن و مضامین نوشته‌های ایشان مشاهده می‌شود. من معتقدم اگر دوباره به منابع رجوع کنیم و آن‌ها را بازخوانی کنیم، حتماً به ردپای زنان برخورد خواهیم خورد. در مورد زنان یکی از مسائل مهم این است که زنان به‌طور مشخص نام برده نمی‌شوند. یعنی حتی نام کوچک زنان فعال هم مشخص نیست. مگر این که زنان بسیار استثنایی بوده باشند. حتی در شجره‌نامه‌ها، زنان حضور ندارند. شجره‌نامه مختص مردان است و معلوم نیست که فلان مرد، مادر، دختر یا همسرش کیست یا حتی دختر او با چه کسی ازدواج کرد؟ از این منظر، فقر فراوان در منابع داریم. با این همه، من معتقدم در منابعی که اصلاً انتظار نداریم هم می‌توان ردپای زنان را جست‌وجو کرد.

سیمین فصیحی تاریخ‌نگاری زنان را شعبه‌ی تازه‌یابی در تاریخ‌نگاری می‌داند که می‌توان آن را ذیل تاریخ اجتماعی و زیرمجموعه‌ی آن یعنی «تاریخ از پایین» قرار دارد. تاریخ‌نگاری به‌طور عام، درحقیقت مطالعه‌ی روش‌هایی است که مورخان با آن تاریخ را نوشته‌اند. این که مورخان چه موضوعاتی را بررسی کرده‌اند و چه چیزی را به عنوان عینیت تاریخی پذیرفته‌اند، موضوع تاریخ‌نگاری است. زمانی که زنان را موضوع تاریخ قرار می‌دهیم، از تاریخ‌نگاری زنان صحبت می‌کنیم. باید دید ویژگی‌های تاریخ‌نگاری زنان چیست و وجه تمایز آن با تاریخ‌نگاری‌های دیگر چیست؟ و در هنگام پرداختن به موضوع زنان چه مسائلی باید مطرح شود؟ به این منظور، بایستی ابتدا به عنوان مقدمه، اشاره‌ای به جریان‌های اصلی تاریخ‌نگاری در قرون معاصر داشته باشیم تا از طریق آن، مقام، موقع و اصول تاریخ‌نگاری زنان در جهان تاریخ‌نگاری را شناسایی کنیم. ادعای تاریخ‌نگاری زنان این است که زنان در تاریخ به یک نوع فراموشی جمعی سپرده شده‌اند و یا تاریخ آن‌ها در ذیل شرح کلی زندگی مردان گنجانده شده است، چرا که موضوع مهم تاریخ همواره مردان بوده‌اند. بنابراین در تاریخ‌نگاری زنان، زنان به عنوان موضوع تاریخ مورد توجه قرار می‌گیرند و همه‌ی مسائل زنان که مورد غفلت قرار گرفته است، در این تاریخ‌نگاری مطرح می‌شود.

مریم عاملی نقطه‌ی شروع تاریخ‌نگاری زنان را شرح‌حال‌نویسی‌های آنان و پس از آن نامه‌ها و سفرنامه‌های زنان می‌داند. وی عقیده دارد در نوشته‌های اولیه‌ی زنان، وجه توصیفی غالب است، گویی دارند داستانی را شرح می‌دهند. مسأله‌ی مهم دیگر، القاب و عناوین زنان است که در اسناد رسمی موجود نیست، ولی در این سفرنامه‌ها، نام همه‌ی زنان با القاب و عناوینشان آمده است. تا آخر دوره‌ی ناصری، زنان فقط با اسم مستعار خوانده می‌شوند، ولی در این سفرنامه‌ها نام و القاب آن‌ها موجود است. از دوره‌ی ناصری تا دوره‌ی مشروطه تحولی در سبک نوشتاری زنان به وجود آمد. در دوره‌ی ناصری به علت خصوصی بودن نوشته‌ها و وارد نشدنشان به عرصه‌ی عمومی، نوشته‌ها بیشتر

توصیفی و شرح عواطف و احساسات هستند. به علت کم‌تجربگی در نوشتن، غلط‌های املائی و انشایی در نوشته‌های زنان این دوره زیاد است. از ترکیبات و اصطلاحات عامیانه بسیار استفاده می‌کرده‌اند و نثرشان به ادبیات گفتاری بیشتر نزدیک است تا نوشتاری. صراحت و بی‌پروایی زیادی در این نوشته‌ها دیده می‌شود که نشان‌دهنده‌ی تعلق این نوشته‌ها به حیطه‌ی خصوصی است. اما در دوره‌ی مشروطه، با وجود فاصله‌ی زمانی کم، به علت وارد شدن به حیطه‌ی عمومی و اجتماعی، تغییرات فاحش در سبک و زبان نوشته‌های زنان دیده می‌شود. از این زمان به بعد نوشته‌های آنان بیشتر شکل تحلیل و استدلال می‌گیرد و زبان پاکیزه می‌شود. در این دوره، غلط‌های املائی و انشایی زنان به مقدار چشمگیری کاهش پیدا می‌کند. اما در مورد مضامین این نوشته‌ها: برخی مضامین بین زنان و مردان مشترک است ولی برخی دیگر تنها به زنان اختصاص دارد. به طور مثال، در دوره‌ی مشروطه مضامین مشترک بیشتر است. در روزنامه‌های این دوره هم توجه به ارتقای سطح اجتماعی زنان زیاد است و حتی شاعران مرد حتماً سروده‌ای در مورد زنان دارند. مسأله‌ی مهم دیگر همراهی مردان مشروطه‌خواه با زنان برای احقاق حقوق ایشان است؛ بدون این همراهی کوشش زنان به ثمر نمی‌رسید. درحقیقت می‌توان تحول ادبیات زنان را مانند تحول اجتماعی آنان دانست. همچنان که زنان از حرمسراها خارج شدند و به اجتماع راه یافتند، نثر ایشان هم از حیطه‌ی دربار و حرمسرا خارج شد و وارد حیطه‌ی عامه‌ی مردم شد.

«گذری بر حیات فرهنگی و اجتماعی زن در تاریخ ایران تا قبل از دوره‌ی تجدید» را دکتر محمدحسن رجبی نوشته است. وی با نقد نظر برخی از محققان و مورخان غربی و ایرانی که با جوهر فرهنگ ایرانی ناآشنا هستند، سخنش را آغاز می‌کند. او می‌گوید آنان از منظر بشرانگاری (اومانیزم) مدرن غربی به تحلیل تاریخ و فرهنگ و مناسبات دیگر جوامع می‌پردازند، می‌کوشند تا با جست‌وجوی نشانه‌های حضور زنان در تاریخ ایران باستان، به تبیین و تبلیغ جایگاه اجتماعی زنان ایرانی، براساس مدل کنونی جوامع غربی، بپردازند. با ورود دین مبین اسلام به ایران و پذیرش آن توسط ایرانیان، مناسبات اجتماعی و حصارهای فکری و فرهنگی گذشته فرو ریخت و آموختن سواد و دانش که تا آن زمان در انحصار و اختیار روحانیون زردشتی قرار داشت، عمومیت یافت. زنان نیز از این نعمت بی‌نصیب نماندند و به فراگیری دانش‌های متداول زمان خویش (علوم قرآنی، حدیث، فقه، تفسیر، کلام، ادب، عرفان، هنر، نجوم و...) پرداختند و آثار ارزشمندی در رشته‌های مختلف پدید آوردند. تعداد آنان تا بدان اندازه فزونی یافت که شرح حال و آثار علمی دینی و اجتماعی‌شان بخشی از کتب تراجم و تذکره را تشکیل می‌دهد. در زندگی‌نامه‌های اسلامی، شرح حال زنان نام‌آور و دانشور، یا در کنار مردان آمده و یا بخش جداگانه‌ای به آنان اختصاص یافته که با عناوینی چون

«باب النساء» (فصل مربوط به زنان) مشخص شده است. در بیشتر کتاب‌های شیعه نیز زندگی‌نامه‌ی زنان، جداگانه آمده است. مثلاً شیخ طوسی در کتاب الرجال، پس از برشمردن اصحاب پیامبر (ص) یا هریک از امامان (ع)، از شماری از اصحاب زن ایشان نیز یاد می‌کند. در بسیاری از این کتاب‌ها، گذشته از زنان صحابی، شرح حال بسیاری از زنان ایرانی در کنار زنان عرب آمده است. از قرن دهم هجری، شرح حال‌نگاری مستقل زنان به زبان فارسی رواج یافت. نخستین آن‌ها جواهرالعجایب سلطان محمد فخری امیری هروی (زنده در ۹۶۳ق) است که زندگی‌نامه‌ی ۲۵ شاعر زن را دربردارد. به ترتیب می‌توان از تذکره‌ی شاعرات (تألیف حدود ۱۱۷۴ ق)، تذکره‌ی نقل مجلس (۱۲۴۱ق) محمود میرزا قاجار، خیرات حسان اعتمادالسلطنه (۱۳۰۶ق)؛ ریاحین الشریعه (۱۳۷۲ - ۱۳۶۹ق) شیخ ذبیح‌الله محلاتی، از رابعه تا پروین (۱۳۳۴ش) کشاورز صدر، زنان سخنور (۲۷ - ۱۳۳۵ش) مشیر سلیمی و کارنامه‌ی زنان مشهور ایران از قبل از اسلام تا عصر حاضر (۱۳۵۲ش) فخری قویمی نام برد. البته بر این فهرست عناوین دیگری که در شبه‌قاره نوشته شده است، می‌توان افزود. این شرح حال‌نگاری (تذکره‌های عربی و فارسی که در طول هزار سال گذشته تألیف شده و در آن شرح حال زنان نامدار چه به صورت درهم و چه به صورت مستقل آمده است؛ خود حاکی از وجود تعداد فراوانی از زنان برجسته و فرهیخته در عرصه‌های گوناگون دین، دانش، هنر، سیاست و اجتماع است.

«نوشته‌های زنان در دوره‌ی ناصری و مشروطه» دیگر مقاله این بخش را، مریم عاملی رضایی نوشته است. عاملی آورده که در طول تاریخ ایران، حضور زن در کتب تاریخی و ادبی، حضوری کم‌رنگ است. همه‌ی محققانی که با تاریخ و ادبیات کلاسیک ایران، خصوصاً نوع منشور آن، آشنایی دارند، به‌خوبی آگاهند که مشکل یافتن منابعی برای دسترسی به چگونگی زندگی زنان و اوضاع و شرایط زندگی فردی و اجتماعی آنان تا چه حد جدی است: زن متعلق به دنیای اندرونی و خصوصی بود و به‌هیچ‌وجه نمی‌بایست با دنیای خارج تداخلی می‌داشت. در تاریخ‌ها و تذکره‌ها نیز زنان به جز در موارد استثنایی حذف شده‌اند. گرچه غیبت زنان از اکثر کتب تاریخی دلیلی بر فقدان آنان در کل داستان زندگی آن دوره نیست، اما بیانگر نقش اندک آنان در اجتماع و فرهنگ است. در زمینه شعر، البته نمونه‌های شعری از زنان باقی مانده است؛ اما نوشته‌های نثر زنان در طول تاریخ، یا به دلیل بی‌سوادی اکثر آنان و یا عدم نگهداری از آن‌ها، از میان رفته است. به موازات تحولات فرهنگی و اجتماعی از دوره‌ی ناصرالدین شاه، شاهد بروز تغییراتی در حیطه‌ی فرهنگ هستیم. اگر تا پیش از این دوره، در کل تاریخ ایران معدود نوشته‌های نثر یافته شده از زنان در رسالات فقهی، تاریخی یا ادعیه و اوامر خلاصه می‌شد، از این دوره شاهد حضور زنان در عرصه‌ی متون منشور هستیم. این حضور را

به دو شکل می‌توان بررسی کرد: الف - مضمون زن و توجه به مسائل و مشکلات زنان در نوشته‌های مردان ب - زنان نویسنده و متون باقی‌مانده از آنان. این نوشتار بررسی کوتاهی است راجع به اولین زنان نویسنده، سبک و مضمون نوشته‌های آنان.

دهمین بخش این فصل گفت‌وگو درباره‌ی «سویه‌های تاریخ‌نگاری دینی» است که با حضور دکتر فتح‌الله مجتبائی؛ دکتر حجت‌الله جودکی و دکتر مرتضی نورانی ممکن شد.

مجتبائی در این گفت‌وگو این‌گونه سخن آغازید که پیش از رنسانس، تاریخ به‌طور کلی تاریخ دینی بود. توجه به انواع تاریخ‌نگاری پس از رنسانس و رفورماسیون و یا نهضت اصلاح دینی پیدا شد. تاریخ به معنای امروزی کاملاً تازه است. وقتی تاریخ هرودوت را مطالعه می‌کنیم، درمی‌یابیم از آغاز تا پایان غالباً، تاریخ دیانت مصری‌ها و یونانیان و ایرانیان و یا جنگ‌ها و لشکرکشی‌های آنان است. یا آثار پلینی و یا پلوتارک و دیگر تاریخ‌نگاران و همه‌ی آثار اقوامی که سنت مکتوب داشته‌اند مانند هندی‌ها و چینی‌ها نیز بیشتر چنین است. در هند شاسترایی هست اثر ناکیه مربوط به قرن سوم پیش از میلاد که مربوط است به تاریخ سلاطین موری در هند که معاصر بودند با دوران سلطنت جانشینان اسکندر در آسیای مرکزی. این کتاب تماماً تاریخ دینی است. قبل از اسلام، آثاری که جنبه‌ی تاریخی دارند، درون آثار دیگر هستند. مانند بخش‌هایی از اوستا، که تاریخ دینی است. نزدیک‌ترین اثر به تاریخ، *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* است که در دوره‌ی ساسانی تألیف شده و سرتاسر زندگی اردشیر بابکان در این کتاب آمیخته است با آگاهی‌ها و معانی دینی و ابعادی از سلطنت که با دین در ارتباط است. کتاب‌های دیگری نیز در زبان پهلوی وجود دارد که جنبه‌ی تاریخی آن‌ها، تاریخ دینی و تاریخ دیانت زردشتی است. پس از دوران رنسانس شعب مختلف معرفتی از هم جدا شدند و علم و دین نیز به تدریج مشمول این جدایی شدند و به جایی رسید که در قرن هفدهم و هجدهم علم کاملاً از دین جدا و به مقوله‌ی دیگری تبدیل شد. به هر حال تاریخ‌نگاری دینی به عنوان یک دیسپلین آکادمیک و شعبه‌ای از علم جدید، پس از رنسانس به تدریج آغاز می‌شود و رشد می‌یابد. در دنیای اسلام نیز در آغاز چنین بوده است. به عنوان مثال اکثر مباحث در تاریخ طبری با دین ارتباط تنگاتنگی دارند. هرچه از طبری جلوتر می‌رویم و مثلاً به *مروج الذهب* مسعودی می‌رسیم، به تدریج تاریخ از دین فاصله می‌گیرد. و ابن خلدون پایه‌ی بحث تاریخ را بر جامعه بنا می‌کند و دین را عاملی می‌داند که در جامعه تأثیر می‌گذارد و از جامعه تأثیر می‌پذیرد. این اولین بار در جهان است که کسی بیرون از دایره‌ی دین می‌ایستد و به تاریخ می‌نگرد و دین را به عنوان پدیده‌ای اجتماعی در نظر می‌گیرد و بررسی می‌کند. اما با این که تاریخ‌نگاری ما همیشه متأثر از دین بوده است، ما هرگز مثلاً اسلام را به عنوان یک موضوع مستقل و خاص محور تاریخ‌نگاری علمی نکرده‌ایم و تاریخ دینی به معنی



جدید علمی نداشته‌ایم. علت آن هم این بوده است که تمایزی میان تاریخ و دین وجود نداشته و اگر هم مورخی خواسته است به تاریخ دین بپردازد، به طور کامل وارد حوزه‌ی دین شده است.

دکتر جودکی از منظر تاریخ‌نگاری اسلامی به این مسأله می‌نگرد. چون تاریخ‌نگاری دینی بسیار عام است. در تاریخ‌نگاری اسلامی مورخان چند دسته بوده‌اند. به همین علت نگرش‌ها هم بسیار متفاوت شده است. برخی مورخان از دیدگاه قرآن به تاریخ نگریسته‌اند. نگاه قرآن به تاریخ عقلانی است. قرآن دیدگاه عاقبت‌نگری و علمی به تاریخ دارد که می‌فرماید: *اولم یسیروا فی الارض فیظلموا کیف کان عاقبة الذین کانوا من قبلهم کانوا هم اشد منهلهم قوۃ و اثارا فی الارض*<sup>۱</sup>، و نیز تأکید می‌کند: *ولا تغفوا مالیس لک به علم*. از آن چیزی که به آن علم نداری پیروی نکن. و حتی معرفت ظنی و معرفت براساس حدس و گمان را نمی‌پذیرد. و می‌فرماید: *اجتنبوا کثیرا من الظن*. یعنی قرآن می‌خواهد انسان به معرفت علمی برسد. سازوکار معرفت علمی هم عقل است. به این ترتیب انسان باید سیر و تتبع کند و بشناسد. حال ممکن است اشتباه هم داشته باشد، اما خدا عقل و خرد او را به رسمیت شناخته است. این احترام قائل شدن برای بشر و کرامت قائل شدن برای عقل بشر، دستاوردهای فراوانی دارد. در کنار این، حضرت علی (ع) می‌فرمایند: *اعقلوا الخبر اذا سمعتموا عقل رعاية لا عقل رواية فان رواة العلم کثیر و رواة قلیل*: هرگاه خبری شنیدید بدان توجه کنید، به منظور درک آن، نه به منظور نقل آن. زیرا راویان خبر فراوان و درک‌کنندگان اندکند. همه‌ی مورخان به این پرداخته‌اند که چه چیزی اتفاق کند و چگونه. اما اندکی از ایشان از چرایی این وقایع پرسش کرده‌اند. وقتی سخن از چرایی می‌شود، باید نگرش فرد مشخص شود. بسیاری از مورخان مایل نبوده‌اند گرایش خود را بروز دهند. مورخان مسلمان به چند گروه تقسیم می‌شوند: مورخان عقل‌گرا، مورخان محدث، مورخان متکلم، مورخان فیلسوف، مورخان فقیه و... اما از دورهای مورخان دیگری هم ظهور می‌کنند مانند مورخان وراق (ابن الندیم)، مورخان تاجر، مورخان سیاح، مورخان طبیب و... این گروه بعدی که دیگر علم تاریخ را یک مبحث ماورایی و مقدس ندیده‌اند و آن را علمی بشری دانسته‌اند، به همین علت زاویه‌ی دید و دستاوردهای ایشان نیز بسیار با مورخان قبل از خود تفاوت پیدا کرد.

دکتر نورائی هم گشت‌وگذاری در مورد این موضوع و این که در فارسی‌متنی در این مورد موجود نیست، سخن گفته است. او می‌گوید به نظر می‌رسد در غرب، این مبحث از دهه‌ی ۶۰ میلادی تحت عنوان روش‌شناسی تاریخ مذهب آغاز شده است. کتابی در سال ۱۹۶۸ میلادی تحت

عنوان: "On method in the history of religions" [ed. J. S. Helper] منتشر شده و مطالب جالب توجهی دارد و پایه و مایه‌ی مطالعات تاریخ‌نگاری دینی بعدی است و هنوز در میان این گروه از مورخین مطالبی بر این کتاب افزوده نشده است؛ اما در درجه‌ی نخست مسأله‌ی اصلی مرزبندی تعریف تاریخ‌نگاری دینی با دیگر تاریخ‌نگاری‌هاست. در این مبحث توجه به سه مسأله مهم است. اول تعاریف، دوم محورهای اساسی که در تاریخ دینی (نه مذهبی) وجود دارد و سوم آسیب‌شناسی. ما نوع نگاه به گذشته تا قبل از قرن بیستم پیش‌مدرن بوده است. محوریت نگاه پیش‌مدرن به گذشته اخلاق است. یعنی از قبل طبری و تا بعد از ابن خلدون و دیگران تا قرن بیستم و ادامه‌ی آن تا زمان حاضر، نگاه اخلاق‌محور به گذشته و به تبع در تاریخ‌نگاری داشته‌اند. باید متذکر شد که این نوع نگاه به گذشته هنوز در میان مورخان اسلامی تمام نشده و متداوم است. به طور سستی محورهای اصلی تاریخ‌نگاری دینی در عصر پیش‌مدرن عبارتند از: فرق و مذاهب (ملل و نحل)، رجال، مغازی، سیر، مقاتل، مزارات، فتوح، خراج، انساب و طبقات و نیز تاریخ‌نگاری زیجات. اما در بُعد تعاریف، باید هم تاریخ‌نگاری را تعریف کنیم و هم واژه‌ی دینی را. شاید با تعریف این دو بتوانیم به محورهای تاریخ‌نگاری دینی دست یابیم. به نظر من هنوز تعریف پروفیسور ای. اچ. کار بهترین تعریف از تاریخ است: تاریخ عبارت است از گفت‌وگویی بی‌انتهای گذشته با حال و بالعکس. و اما با این تعریف، تاریخ‌نگاری یعنی: تسهیل این گفت‌وگو، یعنی تسهیل گفت‌وگوی زمان گذشته با حال. اما تعریف دین: دین همان اعتقاد یا باور به خداوند یا ماوراء و عمل به قواعدی معین است؛ به‌طوری که مؤمن و کافر به نسبت عمل به این قواعد معین شناخته شوند. یعنی دین نیز هم یک قسمت عملی دارد و هم یک بخش عقیدتی. اما محورهای تاریخ‌نگاری دینی: محور اول نقش گذشته در حیات اعتقادی مردم است در دو بخش؛ محور اول هویت، رفتارها و هنجارهای انسانی است و محور دوم چگونگی قرائت جوامع مختلف از گذشته و بر پایه‌ی دین است. اما مرز دین به عنوان تاریخ و دین به عنوان یک اعتقاد در کجاست؟ در این مبحث با بیان سه محور آسیب‌شناسی، به توضیح مسأله خواهیم پرداخت. اولین محور افتادن در دایره‌ی کلام است و خلط مبحث کلام با تاریخ. در این شیوه، مورخ به جای این که از سیستم استدلالی دستگاه تاریخ استفاده کند، از سیستم استدلالی دستگاه کلامی استفاده می‌کند. دومین محور افتادن در دام ایدئولوژی است؛ دیدن و ندیدن و یا تقلیل و فربه‌سازی مستندات. محور سوم افتادن در دام معتقدات شخصی مورخ است.

در یازدهمین بخش نسبت «تاریخ و روایت» در گفت‌وگو با: دکتر مهدی فرهانی منفرد؛ دکتر علی‌اصغر سلطانی بررسی شده است.

در شروع بحث فرهنگی اشاره می‌کند علی‌رغم گذشت دهه‌های متمادی از تولد دانش تاریخ در ایران، تحولات این دانش بسیار کند بوده و من فکر می‌کنم باید به جایی برسیم که اندیشیدن و بحث کردن در این زمینه‌های نظری، فی‌نفسه موضوعیت پیدا کند و گروه‌ها و حلقه‌های فکری‌ای این رسالت و دغدغه را احساس کنند. اما نسبت تاریخ و روایت: تاریخ درحقیقت چیزی جز روایت نیست. ما برای بازسازی گذشته، تنها چیزی که در اختیار داریم، روایت است؛ چه به شکل متن باقی مانده باشد و چه به صورت شیء. هر دوی این‌ها آکنده از روایات نوشته و نانوشته هستند. من از دو بعد به این قضیه نگاه می‌کنم. یکی بعد معرفت‌شناختی، این که روایت چگونه باید مورد توجه قرار گیرد و به چه جنبه‌هایی از آن باید توجه شود و بُعد دوم گزارشی تاریخی است از نوع نگاهی که ما در گذشته به روایت داشته‌ایم، مسیری که طی کرده‌ایم و جایی که اکنون در آن قرار داریم. به لحاظ معرفت‌شناختی، این که همه‌ی داشته‌های ما از گذشته روایت است و باید دانش خود را برای شکل دادن تاریخ بر روایت بنا کنیم، پیامدهای مختلفی داشته است. یکی این که گروهی بر اصالت بی‌چون‌وچرا و بی‌کم‌وکاست متن تأکید کرده‌اند و عقیده دارند که به هیچ وجه نباید از آن چه در چارچوب متن آمده است، تخطی کرد. گروهی نیز عقیده دارند که ما نمی‌توانیم به نتایج ملموسی در تاریخ برسیم، چون معلوم نیست این متن و روایتی که به ما رسیده است، چقدر به واقعیت نزدیک است و چقدر حجیت دارد و می‌تواند ما را به حقیقت رهنمون شود. اگر تاریخ بخواند صرفاً براساس تعقل از روایت استنتاج نتیجه کند، چندان راد به جایی نخواهد برد. امروز روایت روایتی است که باید از دیدگاه‌های مختلف به آنچه وجود دارد و آنچه وجود ندارد (سپنور سفید و سپنور نوشته) توجه کند. از ادبیات، زبان‌شناسی، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم دیگر برای فهم آن روایت استفاده کند. امروز روایت را به لحاظ معرفت‌شناختی باید با ابزارهای متفاوت و متنوعی فهمید. در گذشته دو گروه و با دو ذهنیت به روایت نزدیک می‌شدند، اول دینداران و آن‌ها کسانی بودند که در تاریخ‌نگاری اسلامی، تاریخ‌نگاری را از حدیث آغاز کردند. این تاریخ‌نگاران با متن مقدس سروکار داشتند. روایت برایشان مقدس بود و از این رو ترجیح می‌دادند که هیچ دخالت حتی عقلی در تفسیر و توجیه روایت نکنند.

سلطانی بیان داشت من در حوزه‌ای کار می‌کنم که ماهیتی بینارشته‌ای دارد. وی که در حوزه‌ی تحلیل گفتمان کار می‌کند، عقیده دارد این حوزه هم با علوم سیاسی ارتباط دارد، هم با علوم اجتماعی، ارتباطات، مطالعات فرهنگی و تاریخ و نیز دیگر رشته‌های علوم انسانی. به همین علت وی به‌طور غیرمستقیم با همه‌ی این رشته‌ها سروکار داشته است. اگر این رشته‌ها را با یکدیگر مقایسه کنیم، می‌بینیم که روش‌شناسی‌های جدید در حوزه‌ی تاریخ و مطالعات تاریخی در ایران تاکنون

چندان مورد توجه قرار نگرفته است، آن‌چنان که در رشته‌های دیگر مانند علوم اجتماعی و علوم سیاسی به روش‌شناسی توجه می‌شود. علت این امر این است که رشته‌هایی مانند تاریخ و ادبیات فارسی، به‌نوعی دچار تصلب شده‌اند. شاید یک علت این تصلب عدم ارتباط دانشگاه‌های کشور با دانشگاه‌های بین‌المللی در این رشته‌ها باشد و نیز کمتر اتفاق می‌افتد که افرادی از ایران مثلاً در دانشگاه کمبریج فلسفه‌ی تاریخ بخوانند. به همین علت این رشته‌ها دچار نوعی دور و تکرار و تصلب شده‌اند. هم‌چنان که در حوزه‌ی نقد ادبی همین مشکل دیده می‌شود. حفظ میراث گذشته بسیار پسندیده است ولی باید با دیدگاه‌های جدید درهم آمیخته شود. از دهه‌ی ۸۰-۷۰ میلادی همه‌ی رشته‌ها به سوی همکاری با یکدیگر و در فضای بینارشته‌ای حرکت می‌کنند. به نظر می‌رسد که در حوزه‌ی تاریخ هم دارد جهشی روی می‌دهد. کاری که در دانشگاه الزهرا انجام دادند، گام بسیار بزرگی بود که در آینده نتایج آن آشکار خواهد شد. در دانشگاه الزهرا درس تحلیل گفتمان را جزو سرفصل‌های رشته‌ی تاریخ قرار داده‌اند. به این ترتیب نسلی پرورش پیدا خواهند کرد که از دل رشته‌ی تاریخ برآمده‌اند و از زبان‌شناسی، ادبیات، تحلیل گفتمان و رشته‌های دیگر در تاریخ استفاده می‌کنند و همان حالت میان‌رشته‌ای را ایجاد می‌کنند.

دیگر مقاله‌ی این بخش «تاریخ به‌مثابه روایت» نوشته‌ی: پل سوتر مایسترو است که به وسیله حبیب‌الله اسماعیلی ترجمه شده است. مفهوم تاریخ به‌مثابه روایت را، نخستین بار، هایدن وایت آمریکایی، متخصص در فلسفه‌ی تاریخ مطرح کرد. در این گفتار برآنیم تا نشان دهیم که این مفهوم می‌تواند در تاریخ‌نگاری، رویکردی راه‌گشا باشد. تاریخ به‌مثابه روایت، که به‌طور مشخص در «فرا تاریخ» نمود دارد، بیان این اندیشه است که آثار تاریخی در روند «بازنمایی منسجم و منطقی رویدادها و تحولات پیاپی عموماً شکلی روایی به خود می‌گیرند و درواقع تمامی تبیین‌های تاریخی بالذات بلاغی و ادبی هستند. تاریخ به‌مثابه روایت صیغه‌ای طولانی دارد و درمیان دیگر نمودهای رویکرد پست‌مدرنیستی به تاریخ، پیش‌رو است. پست‌مدرنیسم که در علوم، شکاکانه در برابر هر نوع قطعیتی می‌ایستد، در تاریخ با اولویت دادن به زبان، به زبان‌شناسی گرایش پیدا کرده است. نظر وایت در مورد متون تاریخی به‌مثابه آثاری ادبی، تفاوت میان تاریخ (history) و داستان (story) را از میان برمی‌دارد. نویسندگانی که او برای تحلیل انتخاب می‌کند، به گفته‌ی خودش، کسانی هستند که پیامی را به متن تاریخی خویش تحمیل و گذشته‌ی تاریخی را به وسیله‌ای برای ایفای رسالتشان تبدیل می‌کنند. به اعتقاد وایت، روایت‌های قدرتمند تاریخی خواننده را دقیقاً به نتیجه‌ای که مؤلف در نظر دارد، می‌رسانند. وایت در آثار خود، انتقادهای بنیادین به روش‌شناسی تاریخی و مورخان دارد. به

عقیده‌ی وایت روایت‌های تاریخی داستان‌هایی مبتنی بر زبان هستند، که در محتوا بیشتر ابداعی‌اند تا مستند، و در ساختار و فرم بیشتر ادبی هستند تا علمی. منتقدان وایت همواره اهمیت اثر تاریخی را گوشزد می‌کنند، و معتقدند این آثار با تکیه بر پژوهش‌های اسنادی و ردیابی موشکافانه جعل و تحریف، با امید دستیابی به حقیقت تاریخی پدید می‌آیند. از این منظر، مورخ چیزی را ابداع نمی‌کند. بلکه بر مبنای چارچوب‌های پایدار و مشترک و در گستره‌ی فرضیات، اطلاعات و پرسش‌ها عمل می‌کند. کار او جمع‌آوری کامل شواهد برای ارائه‌ی یک تفسیر قانع‌کننده است و در این تلاش، به گذشته و فرضیات «جان می‌دهد». در چنین تحلیلی، ابداع و تخیل هم ناخواسته در پژوهش تاریخی وارد می‌شود؛ چرا که مورخ موجودی انسانی است. با تمام انتقادات، مفهوم تاریخ به مثابه روایت وایت همچنان رویکردی راه‌گشا در تاریخ‌نگاری است. نظریه‌ی وایت در دو سطح متفاوت عقلانی مطرح شده است: در سطح ظاهری، وایت مورخان حرفه‌ای را نگران می‌کند؛ اما در سطحی عمیق‌تر مقصود وایت خارج کردن علم تاریخ از بحران و هدایت آن به سمت تحولی سازنده است.

دوازدهمین بخش این فصل با گفت‌وگو درباره‌ی «تأثیر و تأثر تاریخ و باستان‌شناسی» با حضور دکتر حکمت‌الله ملاصالحی و دکتر کامیار عمدی آغاز شده است.

ملاصالحی قبل از ورود به بحث، برای رفع ابهام، به دو نکته اشاره کرد. نکته‌ی نخست این که متفکران و عالمان دوره‌ی جدید، تعاریف فراموشی از انسان ارائه کرده‌اند. گفته می‌شود انسان هستند- ای است که می‌تواند با چیزی چیز دیگری را بشناسد. نکته‌ی دوم تفاوت ماهوی میان استفاده از آلت و ابزار است. شواهد باستان‌شناسی مدارک مادی و بازمانده از انسان‌های هزاره‌های گذشته هستند. با این همه، باستان‌شناسی را نمی‌توان تنها به مطالعه‌ی فرهنگ‌های مادی دوران گذشته محدود کرد، فرهنگ‌های دوران متأخر نیز الگوهای بسیار خوبی در شناخت فرهنگ‌های مفقود یا مرده‌ی گذشته هستند. مطالعه‌ی زمینه‌ها و الگوها و ماده‌های فرهنگی زنده و جاری و فعال می‌توانند کلیدهای مناسبی در گشودن قفل‌های نگشوده و در گنج‌ماده‌های فرهنگی گذشته باشند البته به شرط آن که شیوه‌ی استفاده‌ی درست آن‌ها را بدانیم. اما برگردیم به مناسبت‌ها و خویشاوندی‌ها و یا تفاوت‌ها و تمایزات میان باستان‌شناسی و تاریخ چونان دو رشته و دانش فوق‌العاده تأثیرگذار و تأثیرپذیر روزگار ما. باستان‌شناسی (آرکئولوژی) بیش از همه چونان پدیده‌ی موزه در عالم مدرن یک نسبت، رابطه، رویکرد، اندیشه و شناخت جدید انسان روزگار ما، به‌ویژه انسان باخترزمینی به آدمی، به موقعیت و مقام تاریخی او به مثابه وجودی تاریخی‌شده و تاریخمند است. آرکئولوژی در مرز دو دوره در منطقه‌ی غربی تاریخ پدیدار می‌شود. دوره‌ای که به‌سر آمده بود و می‌بایست می‌رفت و به‌نام کلیسا و دیانت و مشروعیت دینی و امر قدسی نبوغ و استعداد‌های خلاق انسان را نادیده می‌گرفت و به‌نام خداوند به

انسان کفر می‌ورزید؛ سرانجام سر از عالم و آدمی برکشید که اینک به‌نام انسان، به خدا کفر می‌ورزد. اما رنسانس دنیای نو و ارزش‌های نوینی را خلق کرد و ابزارهای جدیدی به وجود آورد که یکی باستان‌شناسی بود. در دوره‌ی جدید انسان غربی وقتی از تاریخ قدسی خود می‌گسلد، به کشف جدیدی از انسان بودن و جسم خود می‌رسد. اما در اینجا شناخت معنوی و شناخت جسمانی با یکدیگر تقابل ندارند. در قرآن آمده است که وقتی فرعون در نیل غرق شد، جسد او به کنار ساحل آمد. یعنی این جسم نیز قابل شناخت است و انکار نمی‌شود. به همین علت شناختی که از تمدن‌های انسان می‌آید برای ما بسیار مهم است. کلمه‌ی باستان‌شناس به وضوح در قرآن آمده است. در جایی می‌گوید ما این نشانه‌ها را برای متوسمین گذاشته‌ایم. متوسم یعنی باستان‌شناس.

عبدی می‌گوید من در کلاس‌های درس میانی باستان‌شناسی هم همیشه سعی می‌کنم تفاوت میان باستان‌شناسی و تاریخ را برای دانشجویان روشن کنم. هر دو رشته مایلند گذشته‌ی انسان و وقایع مربوط به گذشته‌ی او را بررسی و تحلیل کنند. از این منظر که چرا چنین رویدادهایی رخ داده است و چرا به نحو دیگری اتفاق نیفتاده است؟ روند رویدادهای تاریخی چگونه بوده است؟ اما چندین تفاوت عمده نیز میان این دو - باستان‌شناسی و تاریخ - وجود دارد. اولین تفاوت بُعد زمانی است. بر اساس مدارک و سنگ‌واره‌هایی که به دست آمده است، قدمت موجوداتی که ما آن‌ها را انسان یا نیاکان گونه‌ی امروزی انسان می‌دانیم، حداقل به شش میلیون سال قبل می‌رسد. اما از حدود سه میلیون سال قبل که ابزارهای سنگی پیدا می‌شود، باستان‌شناسی واقعاً آغاز می‌شود؛ چرا که اینک باستان‌شناسان با مدارک مادی سروکار دارند. مهم‌ترین مسأله در باستان‌شناسی همین است که مطالعات براساس مدارک مادی است. از حدود سه میلیون سال قبل تا حدود ۳۳۰۰ قبل از میلاد (حدود ۵۳۰۰ سال) حداقل در دو نقطه‌ی جهان نگرارش ابداع می‌شود: یکی در جنوب بین‌النهرین و جنوب ایران در دشت شوشان و فارس و دیگر در مصر. اختراع خط نقطه‌ی عطفی در تاریخ و باستان‌شناسی انسان است. بین این دو دوره تمایزی قائل می‌شویم و آن دو را به دوران پیش از تاریخ و دوران تاریخی می‌نامیم. از سال ۳۳۰۰ قبل از میلاد تا زمانی که متون جنبه‌ی حکومتی و تاریخی بیابند، جنبه‌ی باستان‌شناسی قوی‌تر است و بعد وارد مرحله‌ی تاریخی با متون مشخص تاریخ سیاسی می‌شویم. در قدیم باستان‌شناسان بیشتر مایل بودند به حفاری کاخ‌ها، معابد، خانه‌های اشراف و مقبره‌های شاهان بپردازند؛ و اشیاء موزه‌ای بیابند؛ اما امروزه باستان‌شناسی به همه‌ی طبقات جوامع گذشته توجه دارد و مایل است زندگی اجتماعی مردم عادی را بشناسد و مثلاً با حفاری مناطق مسکونی روستایی یا شهری در پی شناسایی زندگی مردمان عادی است.

در همین بخش، دکتر روزبه زرین کوب نیز درباره‌ی «تأثیر و تأثر تاریخ و باستان‌شناسی» نوشته است. در این مقاله می‌خوانیم: توجه بی‌حد و حصر مورخان به متن، از دیرباز نه تنها موجب کژفهمی - هایی در تاریخ شده است، بلکه دیدگاه‌های تاریخی را غالباً به تاریخ نظامی و سیاسی محدود کرده و دایره‌ی دید و درک آدمی را از گذشته‌ی خویش تنگ و تاریک ساخته است. اگر از سده‌ی ۱۸م به بعد، اندک اندک توجه مورخان به نوع انسان، نیروها، نهادها و جنبش‌ها و نیز دستاوردهای فکری و هنری بشر معطوف گردید و درنهایت، به ابداع و گسترش گونه‌ای از تاریخ‌نگاری به نام تاریخ تمدن منجر شد، و درک جدیدی از تاریخ آدمی را ممکن ساخت، یکی از اسباب آن آشنایی مورخان با دانش‌های کمکی تاریخ و توجه به آن‌ها بود. باستان‌شناس مطالعه‌ی خود را بر روی جوامع قدیم و تحولات آن جوامع را براساس اطلاعات به دست آمده از سطح زمین یا زیر آن درک می‌کند. یک نکته‌ی اساسی در پژوهش‌های باستان‌شناختی اهمیت استدلال و تحلیل است. باستان‌شناس بخشی از مفاهیم و چارچوب‌های خود را از لایه‌لای متون تاریخی و اسناد مکتوب به دست می‌آورد. درعین حال، تاریخچه‌ی دانش باستان‌شناسی مملو از کشفیاتی است که بر مطالعه‌ی متون تاریخی، مبتنی بوده است. اگر کاوش‌های باستان‌شناسی در منطقه‌ای، با نتایج به دست‌آمده از متون تاریخی مردمان همان منطقه، منطبق باشد، دانش تاریخ و باستان‌شناسی در جهت تکمیل و تصحیح و تعمیق اطلاعات یکدیگر گام برداشته‌اند. مثال قابل توجه و ملموس درباره‌ی توفیق در این ارتباط معقول را تأمل در تاریخچه‌ی دانش ایران‌شناسی گواهی می‌دهد و با معرفی کسانی چون: ارنست هرتسفلد، اریک اشمیت، اورل استاین، جورج کامرون، رومن گیرشمن، والتر هینتس، لوی واندنبرگ، دیوید استروناخ، کلاوس شیمان، محمدتقی مصطفوی، علی سامی، عیسی بهنام، عزت‌الله نگهبان، علیرضا شاپور شهبازی، مسعود آذرنوش و بسیاری دیگر از دانشمندان این عرصه، بر این تأثیر مفید متقابل تأکید می‌ورزند.

اهل علم و هنر کمتر به هم‌سخنی رویاروی رسیده‌اند. گفت‌وگوی رویارو کام‌نخست برای خروج از این بن‌بست است. در سیزدهمین بخش که در محور تاریخ و رسانه سامان یافته است؛ می‌بینیم دکتر رضا شعبانی؛ دکتر داریوش رحمانیان و مهدی فخریمزاده با مشارکت در بحث: «تاریخ و سینما؛ هم‌نشینی علم و هنر» گفت‌وگوی رودررو را تجربه کردند.

شعبانی به صیغه عمری معلمی تاریخ، از اینجا سخن آغاز کرده که من هرچه می‌دانم از تاریخ می‌دانم و این موضوع را که روایت سینمایی چه برداشتی از تاریخ دارد، باید به عهده‌ی دست‌اندرکاران سینما و کسانی مشغول تدوین و تنظیم روایت‌هایی به سبک خودشان هستند، گذاشت تا توضیح دهند. من و همه‌ی کسانی که با تاریخ سروکار داریم، تاریخ را علمی می‌دانیم که

در مورد وقایع گذشته بحث می‌کند و هدفش نیز ارزیابی حقیقت است. یعنی ما به هیچ وجه خود را مجاز و مأذون نمی‌شماریم که جز درباره‌ی چیزی که اتفاق نیافتاده، سخن بگوییم و اصولاً چنین اختیاری نداریم. برخلاف برخی از علوم که در برخی ازمینه چنین می‌کردند. به عنوان مثال در ادبیات. در ادبیات عرصه‌ی تخیل قوی است و فرد می‌تواند قدرت مبالغه را به کارگیرد و در مورد هر چیزی آن‌طور که مایل است، سخن بگوید. می‌تواند یک آدم متوسط‌الحال را به قهرمان تبدیل کند، یا نقاط قوت کسی را ضعف جلوه دهد. صور خیال در ادب عرصه‌ی پهناوری دارد و همه می‌توانند به آن بپردازند؛ گزافه‌گویی بخشی از ادبیات است و پسندیده هم هست. یعنی چیزی را که وجود ندارد، از ذهن خود می‌سازد. ترمیم می‌کند. اما تاریخ با واقعیت و امر واقع سروکار دارد و نمی‌تواند واقعیات را وارونه جلوه دهد. به همین دلیل است که تاریخ‌پژوهان با علومی مانند ادبیات مشکل دارند. یا کسی در یک تاریخ معینی وجود داشته و زندگی کرده و یا اصلاً نبوده است. کار تاریخ از مقوله‌ی هنر نیست. در عرصه‌ی سینما ما با پدیده‌ی دیگری سروکار داریم، خلاف تاریخ. سینما برای این است که مسأله‌ی کوچکی بزرگ و یا مسأله‌ی بزرگی کوچک نمایش داده شود. اما تاریخ صرفاً با علم سروکار دارد. اگر تاریخ‌پژوه بخواهد کسی را که فقط در ذهن مردم وجود دارد، اثبات کند، نسبت به تاریخ وفادار نبوده و به خطا رفته است. علم تاریخ با پدیده در مفهوم موجود و در مفهوم تعریف‌شدنی پدیده، سروکار دارد که باید سه جزء زمان، مکان و پرسوناژ را دارا باشد.

فخیم‌زاده هم می‌گوید تا جایی که من اطلاع دارم، علمای تاریخ از سینماگران شکایت دارند، چه در ایران و چه در نقاط دیگر جهان. با این جملات که: سینماگران تاریخ را تحریف می‌کنند و چیزی را ارائه می‌دهند که وجود نداشته است. برای من هم این مسأله مطرح بوده که چرا تاریخ و سینما دو مقوله‌ی جدا از هم هستند و چرا سینماگران یک واقعه‌ی تاریخی را با زبان سینما و یا بهتر بگوییم با درام بیان می‌کنند؟ به نظر من این تاریخ است که متقاضی استفاده از مایوم (واسطه) سینماست تا بتواند از جمع نخبگان و خواص اهل تاریخ خارج شود و یک مقوله یا امر تاریخی را در اختیار عوام یا توده قرار دهد و ایشان را با این واقعه آشنا کند. معضل از همین‌جا آغاز می‌شود. درام اصولی دارد و سینماگر مایل است مطابق با درام و اصول آن، با مخاطب رودررو شود و سخن بگوید. اگر اصول درام رعایت نشود، برخورد و رویارویی با مخاطب نیز اتفاق نخواهد افتاد. برای این که اتفاق بیفتد، سینماگر به آزمون و خطا متکی است و ممکن است چندین بار نوع روایت را تغییر دهد. مثلاً در مورد یک شخصیت، اصول را بر آن شخصیت مترتب می‌کند و نقطه‌ی برخورد با آن شخصیت ایجاد می‌کند و بعد آن را گسترش می‌دهد، سپس به نقطه‌ی تحول می‌رسد، بعد کشمکش آغاز می‌شود و گاه به یک سکون ماقبل اوج می‌رسد. این یک وجه است. اما گاه یک حادثه توجه سینماگر را جلب



می‌کند، و آن حادثه را گسترش می‌دهد و گاه یک موضوع یا تم را مرکز قرار می‌دهد و برایش شخصیت خلق می‌کند، حوادثی را بر آن مترتب می‌کند. همه‌ی این موارد تابع یک قانون است و آن قانون آزمون و خطاست. مثلاً اگر درام با یک شخصیت شروع شود، ممکن است در سیر گسترش و تکامل درام، اثری از آن شخصیت باقی نماند. شخصیت ممکن است عوض شود، صفات جدیدی بگیرد و گاه حتی در حرکت به سوی نقطه‌ی اوج، جنسیت شخصیت هم عوض می‌شود. در مورد حوادث نیز چنین است. در حوادثی هم که انتخاب می‌شود، دائماً با تغییر روبه‌رو هستیم. اما هنگامی که پای تاریخ به میان کشیده شود، با حوادث، زمان و مکان ثابت روبه‌رو می‌شویم. مشکل نیز از همینجا آغاز می‌شود. سلسله‌ای از حوادث هستند که قابل تغییر دادن نیستند، شخصیت‌هایی با خصوصیت‌هایی واقعی و تاریخی داریم که باید به همان شکل حفظ شوند. و این یعنی دقیقاً خلاف آنچه تاکنون با درام رفتار می‌کردیم. در عین حال همان کارکرد و وظیفه‌ی درام را می‌خواهیم داشته باشیم، چون اصولاً تاریخ برای بهره‌گیری از درام سینمایی به سراغ سینما و سینماگر آمده است. و می‌خواهد از طریق این مفهوم با مردمی که سروکار با تاریخ ندارند و اهل درس و کلاس نیستند؛ ارتباط برقرار کند و خود را ارائه دهد. اگر سینماگر نتواند این درام را شکل دهد و با مخاطب رودررو شود، سالبه به انتفاع موضوع است در کارهای تاریخی، آن قدر معضلات زیاد است، که سینماگران چندان داوطلب انجام آن نیستند. انجام این قبیل کارها هم بسیار سخت و هم بسیار خطرناک است، چون ممکن است با بیان برخی موارد، به اعتقادات مردم هم لطمه وارد کنیم.

رحمانیان نیز معتقد است ما باید از این جا وارد بحث شویم که تاریخ چیست؟ سینما چیست؟ مورخ کیست؟ و سینماگر کیست؟ تاریخ یک علم است و مورخان کار خود را علمی می‌دانند. یعنی مطالعات ایشان قواعد، روش‌ها و ابزار مشخصی دارد که می‌توان به طور علمی و با ملاحظات معیارهای علمی از آن دفاع کرد. همچنین مدعی هستند که می‌خواهند با وقایع تاریخی را کشف کنند و یا به آن نزدیک شوند، و یا تفسیر و تبیین تازه و دقیق‌تر و صحیح‌تری نسبت به آنچه تاکنون انجام شده - از آن‌ها ارائه دهند. البته این نکته قابل بحث است. اما سینما چنین ادعایی ندارد. سینما یک هنر است و خود را هنر هفتم تعریف می‌کند. هدف سینما بیشتر این است که عامه‌ی مردم را مخاطب قرار دهد. سینماگر - در بیشتر موارد - نمی‌خواهد برای اهل تخصص چیزی را به تصویر بکشد. گرچه کار سینماگر هم مراتب و درجات گوناگون دارد. سینما ممکن است مستند یا سرگرم‌کننده باشد یا اهداف و اغراض خاصی در ورای کار او وجود داشته باشد. من تصور می‌کنم ابتدا باید تکلیف خود را در پاسخ به این سؤال‌های اساسی روشن کنیم. سینما هنر است برای هنر یا

یک هنر ملزم و متعهد است؟ مورخ آیا هنرمند است یا عارف یا عالم؟ یا همه‌ی این‌ها با هم؟ هدف هر کدام از این دو چیست؟ وقتی این سؤالات پاسخ داده شد، پایه‌ی بحث صحیح گذاشته می‌شود.

دو مقاله‌ی دیگر درباره‌ی تاریخ و رسانه که یکی تألیف و دیگری ترجمه است، در همین بخش درج شده است. نخستین مقاله از مهدی فرهانی منفرد است. عنوان نوشته فرهانی «تاریخ و رسانه» است و در آن می‌خوانیم: اگر بخواهیم به جنبه‌های مختلف ارتباط تاریخ و رسانه بپردازیم و در حقیقت، در جایگاه یک مورخ، سودمندی‌های رسانه برای دانش تاریخ را بازکاوییم، باید به نکاتی چند اشاره کنیم. نکاتی که در عین بیان آن به نقد و آسیب‌شناسی آن هم توجه خواهیم داشت. رسانه امکانات گسترده‌ای را برای ارتباط مورخان و جامعه فراهم می‌آورد و به گسترش تفکر و نگرش تاریخی در میان لایه‌های میانی جامعه کمک می‌کند. همچنین ابزاری قدرتمند برای دسترسی به اطلاعات در اختیار مورخان قرار می‌دهد. رسانه‌های نوین، زمان را از چرخه‌ی انتشار و انتقال آگاهی‌های تاریخی حذف می‌کنند و امکان ارتباط بی‌واسطه میان جامعه‌ی مورخان و همچنین مورخان و مخاطبان آنان را فراهم می‌آورد. در پرتو این امکانات، تولید، حفظ، انتشار و انتقال شواهد تاریخی مربوط به گذشته و همچنین رخدادهای جهان معاصر برای مورخان آسان‌تر شده است. فیلم و سینما افزون بر آن که در کار تخصصی ثبت و ضبط قرائن و شواهد تاریخی ابزاری کارآمد است، می‌تواند تاریخ را به میان جامعه ببرد و دلبستگی به تاریخ را از انحصار نخبگان خارج کند. توده‌های مردم باید تاریخ کشور خود را بدانند و با چهره‌های برجسته‌ی سرزمین خود آشنا و مأنوس باشند. رسانه چنین امکانی را در اختیار تاریخ قرار می‌دهد و به تعمیق فکر تاریخی در میان توده‌های جامعه یاری می‌رساند. دغدغه‌های تاریخی را فراگیر می‌کند و حافظه‌ی تاریخی مردم را غنا می‌بخشد. یکی از کاربردهای اساسی رسانه، به صورت عام، بهره‌گیری از آن در پژوهش‌های عرصه‌ی تاریخ شفاهی است. با استفاده از اینترنت و امکانات ارتباطی آن که مرزهای زمان و مکان را درنور دیده است، می‌توان برای تاریخ‌پژوهان آینده مواد خام و اسناد تاریخی به صورت فایل‌های فیلم، عکس و صدا و یا فایل‌های متنی فراهم آورد. شاید تاریخ شفاهی بیش از هر زمینه‌ی دیگری، به استفاده از این امکانات در فعالیت‌های علمی خود نیازمند باشد. چنین پیوندی میان تاریخ و رسانه، در عین سودمندی برای هر دو سوی این ارتباط با خطرهایی نیز همراه است. امروزه با وجود نرم‌افزارهای قدرتمند ویرایش فیلم و عکس، امکان اعمال هر نوع تغییر و تحریفی در عکس‌ها و فیلم‌های تاریخی وجود دارد. این تغییرات می‌تواند با چنان دقت و ظرافتی صورت گیرد که حتی متخصصان کار با آن نرم‌افزارها نیز گاهی موفق به تشخیص تغییر نمی‌شوند. با این نرم‌افزارها می‌توان یک

واقعیت تاریخی را جعل یا تحریف کرد و به مرور زمان این جعل و تحریف‌ها می‌تواند به سلب اعتماد مورخان نسل‌های آینده از این گونه روایات و اسناد باشد.

دیگر مقاله‌ی این بخش «تاریخ و دودسته شبکه‌ی جهان‌پهنا» است که نوشته‌ی: دانیل جی. کوهن و ترجمه‌ی حبیب‌اله اسماعیلی است. در این مقاله آمده که افزون بر ده سال تجربه‌ی جهان وب به ما را بدان حد توانمند کرده که مضرات و مزایای این رسانه را تشخیص دهیم. اینک می‌توانیم در جهت کاهش کاستی‌ها، مطالعات تاریخی آن‌لاین را با تکیه بر امکانات جهان وب افزایش دهیم. در گستره‌ی کنونی جهان وب و در دهه‌ی دوم موجودیت آن، باتوجه به دستاورد رضایتمندانه از دوران تاریخ دیجیتال، برای بررسی میزان بهره‌مندی مورخان از این رسانه‌ی نوظهور و این‌که در دهه‌ی پیش رو چگونه بهتر می‌توانند از آن سود جویند، اکنون زمان مناسبی است. دور از اغراق می‌توان گفت حتی اغلب اندیشمندان بدبین به فناوری‌های جدید نیز، بیش از ده سال است که در کارهای خویش از این رسانه بهره‌ر می‌جویند. وب‌سایت‌هایی که توسط مورخان دانشگاهی و حتی غیردانشگاهی ایجاد شده‌اند در تمام زمینه‌ها و موضوعات تاریخی ارتقا یافته‌اند. وب جهانی بسیار وسیع‌تر از دنیای نوشته‌های کاغذی عرضه می‌کند. با کمک وب علاقه‌مندان به تاریخ می‌توانند به سهولت، با هزینه‌ی بسیار کم و در مقیاس وسیع از مقالات آن‌لاین استفاده کنند. ساختار وب به گروه‌های علاقمند این امکان را می‌دهد که از هر کامپیوتر متصل به شبکه در هر لحظه و تنها با استفاده کلید واژه‌ها یا عبارات مرتبط، به مقالات مورد نظرشان دست یابند. هم نویسنده و هم مخاطب می‌توانند در محیط وب مطالب گوناگونی را به هم ارتباط دهند، آن‌ها را دسته‌بندی، تکثیر و در صورت لزوم چاپ کنند. اما، در عین حال، رسانه‌ی وب آنچنان که باید مورد استفاده قرار نگرفته است یا به بیان بهتر، استفاده‌ی مورخین از شبکه‌های فوق پیشرفته کامپیوتری تنها به این معطوف شده است که وب را به مثابه یک ماشین فکس غول‌پیکر جهانی، برای بارخوانی و تکثیر مآخذ تاریخی اعم از منابع دست اول یا مطالعات و یادداشت‌های مرتبط و نامه‌های رسمی به کار گیرند. به خاطر فضای باز این رسانه و روابط دوستانه میان اساتید و خیل عظیم تاریخ‌دانان غیرمتخصص و علاقمندان عمومی تاریخ، بسیاری از مورخان وب را موهبتی چند بعدی می‌دانند؛ پرکاربرد اما غیرمتداول؛ قدرتمند اما منزوی؛ کارآمد برای همه، اما کم طرفدار.

در آخرین مبحث کتاب حاضر، پرسش از «چندوجهی‌های تاریخ شفاهی» در گفت‌وگو با: دکتر مرتضی نورایی؛ دکتر علی اصغر سعیدی و آقای ابوالفضل حسن‌آبادی؛ مطرح شده است.

نورائی بر توجه به تعاریف مختلف تاریخ شفاهی و تمایز و تفاوت سنت شفاهی تاریخ شفاهی تأکید دارد. در تعریف سنت شفاهی است که تعریف تاریخ شفاهی کم‌کم روشن می‌شود و از برد

بیرون می‌آید. سنت شفاهی عبارت است از مسائل و آگاهی‌های مختلفی که نسل اندر نسل و به صورت سینه به سینه انتقال پیدا کند. مانند: زبان، آداب و رسوم، اشعار، امثال و مانند آن. در این‌جا در باب سنت شفاهی باید افزود که این خود نسل‌ها هستند که حافظ اطلاعات ماندگاری هستند که باید منتقل شود و آنان نیز آن را انتقال می‌دهند. بنابراین بستری وسیع، عمومی و کلی به نام سنت شفاهی وجود دارد. اما تاریخ شفاهی عبارت است از گفت‌وگویی فعال میان مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده برای تولید متن. یعنی مورخ در بستر تاریخ شفاهی مصاحبه‌کننده است و ناقل یا راوی مواد مصاحبه‌شونده و نتیجه‌ی آن موادی است که میان این دو رد و بدل می‌شود؛ یعنی: متن. این متن ممکن است بعدها تبدیل به انواع نوشته‌ها شود، در عین حال در زمان تولید، تاریخ شفاهی است. بنابراین از این منظر می‌توان گفت که هر نوع تاریخی از ابتدای بشریت تاکنون شفاهی بوده است، یعنی ابتدا به شکل گفت‌وگو مطرح شده است. وجه دیگر تاریخ شفاهی این است که به همراهی و همکاری مصاحبه‌کننده تولید می‌شود و خودبه‌خودی نیست. اگر خودبه‌خود تولید شود، خاطره‌نگاری نام می‌گیرد. بنابراین در تاریخ شفاهی مصاحبه‌کننده که همان مورخ است، سعی دارد مطالبی را از لابه‌لای حافظه مصاحبه‌شونده، و بر اساس یک پروژه، جست‌وجو کند. تمام بحث بر سر این است که گفت‌وگویی صورت گیرد و این گفت‌وگو فعال و هدایت‌شده باشد. در همین جاست که وجه تمایز آن با خاطره‌نگاری مشخص می‌شود. تاریخ شفاهی معمولاً در مورد مسائلی در باب گذشته‌ی نزدیک و قابل لمس‌ی است که رفته‌رفته در حال از بین رفتن است؛ ولی ممکن است شایستگی یا توان انتقال به اسناد را نداشته باشد. دلیل این عدم شایستگی یا توانایی می‌تواند متعدد باشد. بنابراین مورخ در موضوعات بسیار نزدیک به ما، (مانند آسفالت خیابان که برای خود تاریخ دارد، ولی چگونگی و مراحل آن در کمتر سندی ضبط می‌شود که مورخان بعدی به آن رجوع کنند) با تیزیابی در موضوع مورد تحقیق خود، تاریخ این موضوعات را ضبط می‌کند و گاه موضوعات در حال از بین رفتن را احیا می‌کند. به همین علت است که معتقدم تاریخ‌نگاران شفاهی می‌توانند یک سروگردن از مورخان دیگر بالاتر باشند چرا که بیشتر حیات‌دهنده و مولد هستند تا مصرف‌کننده. بنابراین تاریخ شفاهی یک گفت‌وگوی فعال است به منظور بازسازی و بازنمایی موضوعی خاص. یعنی تاریخ شفاهی از همه موضوعات در آن واحد سخن نمی‌گوید که اگر چنین شود باز به ورطه‌ی خاطره‌نگاری می‌افتد.

حسن‌آبادی ماهیت و کارکرد تاریخ شفاهی را در دوره‌های زمانی مختلف مهم‌ترین مسأله می‌داند. بررسی سیر تدوین و تکوین در تغییرات تاریخ شفاهی نشان می‌دهد که به تناسب نیازهای اطلاعاتی جوامع، این روش علمی رشد کرده و متناسب با این رشد، تعاریف مختلفی نیز یافته است. اما جدا از تعریف دکتر نورانی مبنی بر این که تاریخ شفاهی گفت‌وگویی آگاهانه است میان

مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده، مهم‌ترین تعریفی که امروزه در دنیا نیز مورد تأکید است، استفاده از خرد جمعی در موضوعات تاریخی است. یعنی در تاریخ شفاهی سعی می‌شود ناگفته‌هایی از لایه‌های زیرین جامعه که ممکن است هیچ‌گاه در اسناد و تریبون‌های رسمی از آنان یاد نشود، ثبت و ضبط شود؛ و به این طبقات اجتماعی نیز فرصت داده شود که در ساختن تاریخ مشارکت کنند. این تاریخ، تاریخ اجتماعی نیز هست که در منابع ما از آن بسیار غفلت شده است. تعریف گویای دیگری را که می‌توان برای تاریخ شفاهی عنوان کرد، مایکل فریش از بزرگان تاریخ شفاهی بیان می‌کند: تاریخ شفاهی راهی است برای دموکراتیک کردن تاریخ. یعنی ثبت و نوشتن تاریخ را از ید مراکز و مورخان رسمی و کسانی که امکان ثبت و ضبط خاطرات و اسناد را دارند، خارج می‌کند و به سایر اقشار اجتماعی این امکان را می‌دهد که در ساختن تاریخ خود مشارکت داشته باشند. در پایان تعریف رسمی انجمن جهانی تاریخ شفاهی را بیان می‌کنم: تاریخ شفاهی عبارت است از گفت‌وگوی آگاهانه و دوطرفه بین مصاحبه‌کننده و مصاحبه‌شونده در موضوع خاص که از طریق مصاحبه‌های صوتی یا تصویری انجام می‌گیرد و طی مراحل آماده‌سازی، به آرشیوها منتقل می‌شود.

سعیدی نیز می‌گوید، ما با تعدد تعاریف تاریخ شفاهی روبه‌رویم. حتی تعاریفی که روی آن‌ها در این جلسه هم توافق شده است، آن قدر به نظر کلی می‌رسد که غیرقابل مناقشه است. ولی وقتی به نتایج و محصول تاریخ شفاهی نگاه می‌کنید، طیف‌های متعددی از پروژه‌ها و موضوعات تاریخ شفاهی به وجود آمده است که این مسأله را مناقشه‌انگیز کرده است. وقتی می‌گوییم تاریخ شفاهی اقدام به جمع‌آوری روایت‌های مختلف است برای بازسازی تاریخ و واقعیت؛ مناقشه آغاز می‌شود. روایتی ممکن است داستان گونه باشد، روایت دیگر حدیث نفس باشد... بر اساس این نتیجه و محصول، تعاریف متعددی می‌توان از تاریخ شفاهی به دست داد. و این همان بخشی است که با تاریخ بر پایه سند متقن تفاوت آشکار دارد. ولی چرا تاریخ شفاهی در روزگار ما این قدر مورد مناقشه و بحث قرار گرفته است؟ این مسأله اگرچه ممکن است توسط اساتید گروه تاریخ، چنین استنباط شود که متولی تاریخ شفاهی تاریخ‌دانان هستند، بنده می‌خواستم بگویم که اتفاقاً یکی از علل جامعه-شناختی مناقشه بر سر تاریخ شفاهی، این است که این پدیده محصول مدرنیته است و همین خصوصیت تاریخ شفاهی است که پارادوکس‌های متعدد در آن به وجود آورده است. نقدها و نظرهایی که در مورد محصولات تاریخ شفاهی پدید می‌آید، نشان‌دهنده اهمیت تاریخ شفاهی در جهان جدید است. حتی بسیاری از تاریخ‌دانان در همه جهان، روایت‌های شفاهی را برای تحلیل تاریخ بر نمی‌تابند و روایت‌ها را برای تأیید اسناد استفاده می‌کنند. آن چیزی که ما می‌گوییم جنبش بین‌رشته‌ای و مرزهای بین علوم انسانی را در هم نوردیده است، به این معنی است که از همه این علوم همه

گروه‌ها و رشته‌ها می‌توانند استفاده کنند. تاریخ شفاهی نیز به همین ترتیب است و می‌تواند در تمام اجزای زندگی ما استفاده شود.

در ادامه‌ی همین بخش، یعقوب توکلی در مقاله‌ی «حقوق مصاحبه در تاریخ شفاهی» به گسترش و گستردگی رو به تزاید حوزه‌ی تاریخ شفاهی و فرایند سریع رشد آن در جوامع اشاره کرده و آورده است که به دلیل فرآیند سریع حوادث که برای نویسندگان و مردان تاریخی و سیاستمداران فرصت فکر کردن و تأمل برای نگارش را باقی نمی‌گذارد و چاره و الزامی جز مصاحبه و ساختارمند کردن مطالب در مصاحبه و ساختار تاریخ شفاهی ندارند و این الزام و اجبار و ضرورت تاریخی در عرصه‌ی تاریخ‌نگاری مدرن، ما را بر آن می‌دارد که، فکر طراحی و ایده‌پردازی و ایده‌اندیشی درخصوص نظام حقوقی مصاحبه و تاریخ شفاهی را پردازش کنیم، هرچند ممکن است این ایده‌پردازی در گام‌های اولیه از ساختارها و استانداردهای دقیقی برخوردار نباشد؛ اما طرح این سؤال بزرگ که نظام حقوقی مصاحبه در تاریخ شفاهی چیست؟ به اعتقاد نگارنده گام بزرگی است که الزاماً باید برداشت شود. در این میان این سؤالات مطرح است که رابطه‌ی تحول مفاهیم و موضوعات با مسأله مصاحبه در تاریخ شفاهی چیست؟ اساساً چه رابطه‌ای بین مفهوم تاریخ شفاهی و مصاحبه و نظام حقوقی و ضرورت قاعده‌مند کردن آن وجود دارد؟ آیا مصاحبه در تاریخ شفاهی موضوعی است که دارای اعتبار اقتصادی است، تا به تبع آن برای آن اعتبار حقوقی نیز لحاظ شود؟ و با آن که اعتبار حقوقی آن سبب اعتبار اقتصادی می‌شود و اگر اعتبار حقوقی شرط شود در اعتبار حقوقی آن با مقوله آزادی فکر و اندیشه چه خواهد شد؟ و مهم‌تر این که اگر برای مصاحبه اعتبار حقوقی قائل شویم، رابطه‌ی آن در مواجهه با منافع عرضی و حیثیتی و اخلاقی سایر افراد مورد بحث در یک مصاحبه‌ی تاریخ شفاهی چه خواهد بود؟ مجموعه‌ی این سؤالات حکایت از شرایط بسیار پیچیده‌ای دارد که در پیش روی اصحاب تاریخ شفاهی قرار می‌گیرد.

مقاله بعدی «نقش تاریخ شفاهی در کاربردی کردن علم تاریخ» به قلم ابوالفضل حسن‌آبادی است. در این از مشکلات رشته‌های علوم انسانی در کشور ایران، عدم کاربردی بودن آن‌ها در جامعه و فقدان تعریف جایگاه مناسب برای استفاده از این علوم سخن به میان آمده است. بسیاری از مسائل و مشکلات تدریس علوم انسانی، نه به خاطر ناکارآمد بودن این رشته‌ها، بلکه به علت عدم توجه صحیح به ماهیت استفاده از آن‌ها پدید آمده است. یکی از شاخص‌ترین رشته‌هایی که تدریس و فهم آن در تمام مقاطع تحصیلی با مشکل مواجه شده است، تاریخ است. مهم‌ترین مسأله‌ای امروز در تدوین و استفاده از تاریخ، عدم کاربردی بودن و فقدان نمود عینی، چه برای دانشجویان و چه برای مخاطبان آن در تمام سطوح است. واقعیت آن است که برداشت از تاریخ و مفاهیم تاریخی در کشور

ما با گذشته‌ای دور پیوند خورده و تاریخ شاهان و پادشاهان و جنگ‌ها بیشتر صفحات به جای مانده از کتاب‌های گذشته را پر کرده است و متأسفانه این نگرش در منابع درسی تاریخ در راهنمایی، دبیرستان و دانشگاه نیز رسوخ پیدا کرده است. اما چگونه می‌توان تاریخ را به شکل ملموس‌تری برای مخاطبان آن تعریف کرد و راه برقراری ارتباط نزدیک با تاریخ چیست؟ یکی از مهم‌ترین راه‌حل‌ها استفاده از تاریخ شفاهی است. اصطلاحی که در کشور ما ناشناخته مانده و اگر هم گاهی در جایی نامی از آن برده می‌شود، در مفهوم علمی آن نیست. علاوه بر صعوبت در فهم تاریخ، مشکل عدم کاربردی بودن تاریخ در جامعه و اشتغال‌زایی آن نیز از مشکلات فراوری دانشجویان تاریخ است. طرح این درس با شعار کاربردی کردن علم تاریخ در جامعه و گشودن افق‌های نوین برای دانشجویان طراحی شده است. امکان دادن به دانشجویان برای انجام پروژه‌های تاریخ شفاهی این توان را به آن‌ها می‌دهد تا بتوانند با طرح پروژه‌های فرهنگی و اجتماعی در مکان‌های مختلف خلاقیت خود را بروز دهند و ضمناً بتوانند در چهارچوب کار یک آرشویست تا مرحله نگهداری منابع جمع‌آوری شده پیش بروند. امید است تا با راه یافتن تاریخ شفاهی در دانشگاه‌ها و تدریس آن، گامی در جهت جمع‌آوری، نگهداری، حفظ و ساماندهی منابع شفاهی تاریخ کشور بصورت علمی برداشته شود.

مبحث بعدی به «تاریخ مجلس و قانون‌گذاری در ایران» اختصاص دارد. در گفتگوی این مبحث دکتر اتحادیه عقیده دارد تنها قشر خاصی به این موضوع آگاهی داشته‌اند و عشایر و ایلات و روستاییان را، چیزی از آن نمی‌دانستند و به آن آگاه نبودند بنابراین باید از واژگان «مردم» و «ایرانیان» در مورد مجلس با احتیاط استفاده کرد. اما زمینه‌های خارجی آگاهی ما از مجلس و قانون‌گذاری روزنامه‌ها هستند. مسأله‌ای که ندیده گرفته می‌شود مسأله‌ی تحول نظام پارلمانی است. پارلمان انگلستان با هفتصد سال تاریخ یک تحول تدریجی و پدیده تاریخی بود. غیرممکن بود که مجلس ایران بتواند فوراً بدون تجربه‌ی قبلی کار مؤثری انجام دهد. به‌خصوص باید مشکلاتی را که پیش آمد در نظر گرفت. به نظر من ما نباید فقط بر مسائل ایران تأکید کنیم بلکه اگر می‌خواهیم دریابیم که در ایران چه اتفاقی افتاد، باید به مسائل مشابه کشورهای دیگر مثل هند، مصر، ترکیه و غیره نیز توجه کنیم.

دکتر کاظم بیگی می‌گوید: بنابر ضوابط در روش تحقیق، باید تعدادی از متغیرها را آگاهانه و به عمد، موقتاً از عرصه‌ی پژوهش خارج کرد و آن‌گاه روی یک متغیر متمرکز شد و سپس سایر متغیرها را جداگانه وارد پژوهش کرد و مورد بررسی قرار داد. لازمه‌ی بحث فعلی ما نیز کنار گذاشتن موقت برخی متغیرها و بررسی آن‌ها به صورت مجزا است. در دوران اسلامی تدوین قانون و عمل بر اساس

آن سابقه داشته و از دوره‌ی بنی عباس به صورت جدی مطرح گشت، هرچند که پیش از آن در دوره‌ی خلافت علی (ع) پیش کشیده شده بود. بنابر شواهد موجود در دوران امویان از آن حرف چندانی نبود. یعنی ضوابط رابطه‌ی متقابل مردم و حاکمیت و حقوق که هر دو همان فقه سیاسی است. نمونه‌ی تلاش برای تدوین ضوابط، تألیف کتب مربوط به خراج و یا احکام‌السلطانیه در عصر عباسیان است. این نکته بسیار جالب و مهم است و باید مورد توجه قرار گیرد که سراسر در جهان اسلام، فقه را به دو بخش می‌شود: یک قسمت قانون حکومت و رابطه بین حکومت و مردم و بخش دیگر فقه خصوصی است که به رابطه‌ی مردم با هم می‌پردازد. در ادوار گذشته فقه خصوصی گسترش زیادی پیدا کرده بود و بخش عمده‌ای از آثار فقهی به آن اختصاص یافته است. برخلاف آن، فقه حکومتی و سیاسی به دلایل مختلف رشد نکرد. مشروطیت قرار بود که خلأ و کاستی‌های فقه سیاسی را پرکند، یعنی با تعریف وظایف، حقوق و مسئولیت متقابل مردم و حکومت، مشکلات کشور و مردم ایران را مرتفع سازد. چنان که گفته شد، نگارش قانون در جهان اسلام موضوع جدیدی نبود، اما قانون‌گذاری از طریق نظام مشروطه ماهیتی متفاوت دارد.

دکتر توابی معتقد است اطلاعاتی که روشنفکران از غرب داشتند، درواقع یک پروسه بوده. روشنفکران ابتدا از کشورهای اروپای شرقی الگو گرفتند. الگوهای اولیه هم دولت‌های مستبد قانون‌مدار مثل روسیه بودند. این الگو که ما می‌تواند یک حاکم مستبد باشد و در کنار آن قانون هم داشته باشیم. مثل اقداماتی که میرزااحسین خان انجام داد و تلاشی که برای جلوگیری از به‌کارگیری اصلاحات مسأله‌ساز در آن روزگار، و نیز نگران کردن شاه به کار برد. ولی بعد از این که اصلاحات روشنفکران درون حکومتی به نتیجه نرسید، مرحله بعدی آغاز شد یعنی گرایش به ایجاد مرکزی به نام پارلمان که نوعی الگوبرداری از دموکراسی غربی است. بنابراین دست‌یابی به چنین الگویی یک روند تکاملی را طی کرده است. به نظر من، ما به این روند تحول خیلی نپرداختیم و تنها در برخی از منابع اشاراتی شده است.

مقاله بعدی «ملاحظات در مورد شکل‌گیری مجلس در ذهنیت ما» به قلم حبیب‌اله اسماعیلی است. «مجلس شورای ملی» در شمار مفاهیم و معانی نوظهور در ذهنیت تاریخی ماست. گرچه نهاد مجلس قریب به یک سده از تأسیس و شکل‌گیری را پشت سر گذارده، لیکن می‌دانیم که نخستین مکتوبات درباره‌ی شیوه‌های متأخر و جدید تأسیس و تدبیر نظم سیاسی و اجتماعی و سیاست‌ورزی متناسب با آن، که مجلس شورا نیز از جمله اجزایش بود، به واسطه‌ی سفرنامه‌های به‌جای‌مانده از یک سده پیش‌تر از زمان تأسیس مجلس و پس از نخستین «رویاریبی‌ها با تمدن بورژوازی غرب» شکل



گرفت و به جاست اگر بگوییم در مجموع میراثی دویست ساله را که حاصل مقایسه «ما» و «دیگری» است، در ذهنیت تاریخی ما پدید آورده است.

به اشارت باید گفت ما به یک باره به ایستگاه مشروطه و مجلس نرسیدیم؛ بلکه مواجهه و رویارو شدن «ما» با سیاست‌ها و اقدامات استعماری غربیان ما را به پرسش از عوامل ضعف «خود» و دلایل قوت «دیگری» هدایت کرد. آگاهی ما از این موضوع و دیگر دستاوردهای دنیای جدید، به دنبال حضور نظامی و سیاسی مستعمره‌چیان روسی و انگلیسی شکل گرفت.

«تاریخ‌نگاری مجلس ضرورتی مغفول» به قلم علی ططری است. وی در این مقاله می‌نویسد: مهم‌ترین تأثیر برقراری نظام مشروطیت در ایران، تولد مجلس شورا بود. این فرزند خلف مشروطیت هم‌اکنون یکصد و چهار سالگی خود را سپری می‌کند و با این که فراز و فرودهای فراوانی داشته، اما تا به امروز، به ویژه به لحاظ پژوهش‌ها و بررسی‌های تاریخی، پارلمان در ایران مورد بی‌توجهی واقع شده است، شاید بتوان گفت کم‌توجهی و غفلت پژوهشگران و محققین تاریخ معاصر و به خصوص کمبود اسناد و مدارک مستند و دست‌اول، عمده‌ترین دلایل ضعف کمی و کیفی تاریخ‌نگاری مجلس است؛ البته بیشترین اسناد پیرامون مجلس در آرشیو قوه مقننه قرار دارد که مهم‌ترین عناوین آن: اسناد عرایض انتخابات، کمیسیون‌ها و کمیته‌ها می‌باشد. این اسناد، اخیراً در زمانی نزدیک به دو سال به طور کامل فهرست‌نویسی و بازیابی شده‌است. علاوه بر آن، اسناد قابل توجهی از مجلس سنا در آرشیو مجلس موجود است که نزدیک پنجاه درصد آن در یک سال گذشته فهرست‌نویسی شده است؛ اسنادی که تاکنون هیچ اطلاعی از آن‌ها در دست نبود و به واسطه جریان بازیابی و فهرست‌نویسی تا حد قابل توجهی پاسخگوی ابهامات تاریخ پارلمان در ایران است.

آخرین مبحث کتاب «تاریخ اداری ایران» نام دارد. در گفتگوی این مبحث دکتر رضا شعبانی می‌گوید: «نظام اداری ایران» موضوع گفت‌گو با دکتر رضا شعبانی بررسی شده‌است. در این گفت‌گو با دکتر رضا شعبانی بیان کرده‌است که تسهیقات اداری یا مجموعه‌ی قواعد و مقررات مورد قبول برای ایجاد ارتباط بین عناصر قدرتی جامعه و سازمان حکومتی است، نهاد قدرت در جامعه و مجموعه‌ی مردمی که در نهادهای حاکم مختلف و در سطوح گوناگون هستند ناگزیرند با این قدرت بر سرپا ارتباط داشته باشند. سازمان اداری عبارت است از تشکیلاتی که باید بین نهادهای قدرتمندی که بنا به ضرورت در هر جامعه‌ای وجود دارد، به خصوص آخرین و متکامل‌ترین نهاد قدرتمندی که در کلیه‌ی جوامع بشری شکل گرفته، یعنی نهاد دولت و حکومت ایجاد ارتباط کند. به علاوه برای ایجاد پیوند بین عناصری که جزو حاکمیت نیستند و باید در ارتباط ناگزیری با آن باشند. این امر یک کارکرد فرایندی اساسی دارد. کار عوامل قدرت را راه می‌اندازد؛ افرادی که تکیه بر زور و شمشیر

دارند؛ با آن‌ها که تکیه بر خرد خود دارند؛ آن‌ها که تکیه بر نیروهای کاریزماتیک شخصیتی خود می‌کنند و یا آن‌هایی که باورشان این است که می‌توانند بالاتفاق در یک مملکت حاکمیت را اداره کنند. دارندگان قدرت سیاسی و متعاقب آن قدرت نظامی و در کنار این‌ها قدرت‌های دینی و عقیدتی همانند اهل طریقت هم بودند. به هر حال عناصر دیگری هم بودند که با سازمان‌های فکری و سیاسی مرتبط بودند و آخرین آن‌ها همین قدرت دیوانی است. تمام آن‌ها نیاز دارند که در برابر ملت مسئولیت‌هایی داشته باشند و این مسئولیت‌ها را به ازای حقوقی که کسب کرده‌اند، انجام بدهند. می‌دانیم که به طور عام و در خلال ازمنه طولانی ۹۹ درصد مردم کار خاصی با قدرت نداشتند؛ ولی قدرت را برای پاسداری از حریم حیات خودشان می‌خواستند و به آن نیاز داشتند. یعنی آن دو اصلی که ما درباره‌ی جوامعی که می‌خواهند بمانند و پایدار باشند به کار می‌بریم: یکی حس امنیت مردم و دیگری تأمین رزق و نان. سازمان‌های قدرتی و حاکمیتی باید تدارکاتی داشته باشند که این اکثریت ۹۹ درصدی بتوانند سرپا بایستند و کارهایشان را بکنند، تشکیل خانواده بدهند، در تعلیم و تربیت فرزندان خود بکوشند و به هر نحو مسیر ادامه‌ی حیات دهند. مجموعه‌ی نهادهایی که در یک جامعه به وجود می‌آید، بدون هیچ تردیدی متأثر از این ساختار و قدرت است و از طریق برپایی شکل‌های اداری و مقرراتی می‌تواند با جامعه ارتباط برقرار کند.

آخرین نوشته‌ی کتاب مقاله «تاریخ اداری ایران در عصر صفویان» به قلم دکتر بهروز رضایی منش است. «سازمان اداری ایران در عصر صفویان» را دکتر بهروز رضایی منش به نگارش در آورده است. رضایی منش می‌آورد که پیدایش دولت صفوی در سال‌های آغازین سده‌ی دهم هجری قمری، معادل آغاز سده‌ی شانزدهم میلادی از رویدادهای مهم تاریخ ایران است. برای نگارنده همواره اندیشه و مطالعه کردن درباره‌ی این مقطع تاریخی هیجان‌برانگیز بوده است؛ زیرا تحولات سیاسی ایران در عهد صفویه همزمانی دارد با تحولاتی بزرگ در اروپا. همزمان با دوره‌ی ۲۳۰ ساله‌ی صفویه، در اروپا شخصیت‌هایی بزرگ مانند بیکن، شکسپیر، گالیله، کپلر، هابز، دکارت، اسپینوزا، لاک، منتسکیو، ولتر، روسو پا به جهان گذاشتند و ۵۴ سال بعد از صفویه اعلامیه‌ی استقلال آمریکا صادر شد و ۶۷ سال بعد انقلاب کبیر فرانسه به وقوع پیوست. جستار حاضر کوشیده است تا ویژگی‌های سازمان اداری خلافت صفوی را ترسیم کند. زیرا هر پیشرفتی در سطح ملی به یک «رهبری تحول‌آفرین» و یک «نظام و سازمان اداری کارآمد» نیازمند است. به نظر می‌رسد که پیشرفت‌های عصر صفوی از این قاعده مستثنا نباشد.

در پایان از همه دوستان و عزیزانی که در به ثمر رسیدن این مجموعه ما را یاری کردند، سپاسگزاری می‌کنیم. جناب آقای شجاعی، مدیرعامل محترم خانه کتاب که با حمایت‌های بی‌دریغ

خود را ما را یاری کردند و نیز جناب آقای اوجیبی، معاون محترم فرهنگی خانه کتاب که با نظرات سازنده‌ی خود در بهتر شدن مجموعه همراه ما بودند.

امید که این مجموعه گام کوچکی باشد در گشوده شدن افق‌های نو در پژوهش‌های تاریخی و شناساندن و بومی‌سازی آن و گام آغازین کوشش‌های بعدی.

حبیب‌اله اسماعیلی - منیر قادری

www.ketab.ir